

Comparison of American foreign policy approach from Obama's diplomatic strategy to Trump's maximum pressure

Abstract

US foreign policy during the neoconservative rule was based on hard power in dealing with Iran's nuclear program, which was not associated with success and led to an increase in Iran's nuclear power. Obama, who came to power with the slogan of changing and solving the nuclear challenge by using diplomacy, was able to choose a smart policy and reach a nuclear agreement with J.A. Iran to achieve But with the coming to power of Donald Trump, the confrontation between the two countries entered a new phase. Obama's diplomatic solution by adopting a multilateralist approach and focusing on preventing J.A. Iran had pursued nuclear weapons with the aim of building a consensus among countries aligned with the policies of the hegemon (America) towards Iran. On the other hand, Trump's policies are based on a one-sided and confrontational approach based on geopolitical tension and what America was looking for; Revival of American dominance in the form of negation of Obama's theory, non-application of sanctions against J.A. After the JCPOA, Iran's development of militarism in the region and limiting Iran is based on the concepts of power and space according to the hegemon's strategy. Based on this, we try to analyze the reason for the change in the direction of America during the Obama era and the legacy it left behind for Donald Trump with an analytical-explanatory approach and using realistic assumptions.

Keywords: Donald Trump, Barack Obama, USA, I.R.Iran, nuclear program

مقایسه رویکرد سیاست‌ خارجی آمریکا از راهبرد دیپلماتیک اوباما تا فشار حداکثری ترامپ

مرتضی فدوی^۱رضا سیمبر^۲ارسلان قربانی شیخ نشین^۳گارینه کشیشیان سیرکی^۴

چکیده

سیاست خارجی آمریکا در زمان حاکمیت نومحافظه‌کاران در برخورد با برنامه اتمی ایران مبتنی بر قدرت سخت بود که با موفقیت همراه نبود و منجر به افزایش توان هسته‌ای ایران گردید. اوباما که با شعار تغییر و حل چالش اتمی با استفاده از دیپلماسی به قدرت رسیده بود، توانست سیاست هوشمندانه‌ای را برگزیند و به توافق هسته‌ای با ج.ا.ایران دست یابد. اما با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ، تقابل دو کشور وارد مرحله جدیدی گردید. راهکار دیپلماتیک اوباما با اتخاذ رویکردی چندجانبه‌گرایانه و تمرکز بر جلوگیری از دست‌یابی ج.ا.ایران به سلاح هسته‌ای با هدف اجماع‌سازی کشورهای همسو با سیاست‌های هژمون (آمریکا) در قبال ایران دنبال شده بود. از سوی دیگر سیاست‌های ترامپ با رویکردی یک‌جانبه و تقابلی مبتنی بر تنازع ژئوپلیتیکی بوده و آنچه آمریکا به دنبال آن بوده؛ احیای سلطه آمریکا در قالب نفی تئوری اوباما، عدم کاربرد تحریم‌ها علیه ج.ا.ایران در پسا برجام، توسعه نظامی‌گری در منطقه و محدود کردن ایران مبتنی بر مفاهیم قدرت و فضا مطابق راهبرد هژمون می‌باشد. بر این اساس سعی می‌شود با رویکرد تحلیلی-تبیینی و با بهره‌گیری از مفروضات رئالیستی دلیل تغییر جهت‌گیری آمریکا در دوره اوباما و میراثی که از خود برای دونالد ترامپ جای‌گذارده را مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژگان: دونالد ترامپ، باراک اوباما، آمریکا، ج.ا.ایران، برنامه هسته‌ای

۱ گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش، ایران

Email: mortezafadavi@yahoo.com

۲ گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش، ایران و استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

(نویسنده مسئول)

Email: simbar@guilan.ac.ir

۳ گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش، ایران و استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی

Email: arsalangh@yahoo.com

۴ گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش، ایران و دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران

جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Email: G_keshishyan@azad.ac.ir

مقدمه

ارتباط میان تهران و واشنگتن به پایان جنگ جهانی دوم باز می‌گردد در آن دوره زمانی تهران برای رهایی از مداخلات نامشروع قدرت‌های بزرگ وقت (فرانسه و انگلستان) از آمریکا درخواست کمک کرد. در دوره‌ای که سطح روابط مطلوب میان دو دولت برقرار بود ایالات متحده از طریق ابزارهای نرمی همچون استفاده از مستشاران برای آموزش پلیس و ارتش ایران استفاده کرد. ارتباط میان دو کشور بسیار مطلوب جلوه می‌کرد تا آنکه حوادثی موجب ایجاد حساسیت و احساسات ضد امریکایی در داخل ایران شد. حوادثی که از برکناری دکتر مصدق آغاز و تا انقلاب اسلامی سال ۵۷ به صورت خفته باقی ماند. آمریکا در دوره‌های مختلف رویکردهای متفاوتی در قبال ایران داشت. در طول جنگ سرد، ایالات متحده در مورد اهداف توسعه شوروی بسیار هوشیار بود و از هر کشوری که هدف تهدیدی بالقوه اتحاد جماهیر شوروی بود، محافظت می‌کرد. ایران نیز از جمله کشورهای بود که جز اهداف حساس اتحاد جماهیر شوروی بود. بنابراین با توجه به تمام فراز نشیب‌ها سیاست آمریکا حمایت از ایران در مقابل شوروی بود. اما پس از انقلاب اسلامی، روابط ایران و آمریکا با نفرت و انتقاد فراوان از هر دو طرف آغاز شد. وقایع بسیاری روابط ایران و آمریکا را پس از آن شکل داد از جمله؛ بحران گروگانگیری، رسوایی ایران کنترا، جنگ ایران و عراق، تحریم‌های نفتی و تجاری اعمال شده توسط بیل کلینتون، اتهام تهران به حمایت از تروریسم، برنامه هسته‌ای ایران و رفتار ایران در برابر اسرائیل و پادشاهی عربستان سعودی. دولت بوش در مورد ایران تندروتر بود، اما اوباما در طول مبارزات انتخاباتی خود موضع کاملاً متفاوتی ارائه کرده بود. او مسئله ایران را به شیوه‌ای بسیار مثبت دنبال می‌کرد. او همیشه محتاطانه در مورد ایران صحبت می‌کرد و تلاش‌های جدی برای آوردن ایران به میز مذاکره انجام داد. مذاکرات ایران با ۱+۵ در دوره اول اوباما به دلیل پیشنهاد مبادله به بن بست رسید اما با پیروزی روحانی و رفتن احمدی نژاد فضای کافی برای تحولات مثبت آینده ایجاد شد. پس از آن، اوباما و روحانی به همراه دیگر قدرت‌های جهانی ابتدا برنامه اقدام مشترک (JPA) و سپس برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) را امضا کردند. استدلال طرفداران گزینه دیپلماسی این بود که مماشات با جمهوری اسلامی ایران در موضوع برخورداری از فعالیت غیرنظامی هسته‌ای، این کشور را به جامعه جهانی بازمی‌گرداند و این بازگشت به تدریج موجب تغییر رفتار ایران در دیگر حوزه‌ها از جمله موضوع سیاست و نفوذ منطقه‌ای، حقوق بشر و آزادی‌های داخلی و غیره می‌شود (Albarasneh & Khatib, ۲۰۱۹: ۳). جانشین اوباما، دونالد ترامپ با بیان اینکه این توافق در تضاد با منافع ملی ایالات متحده است، از برجام خارج شد. ترامپ تحریم‌ها را دوباره علیه ایران اعمال کرد. سیاستی که در ۸ می ۲۰۱۸م، در چارچوب خروج از برجام و بازگشت تحریم‌ها در دو مرحله و از ماه‌های مرداد ۱۳۹۷ و آبان ۱۳۹۷ تبلور پیدا کرد و مطالبه مباحثی همچون "برجام گسترده‌تر"، "توافق کامل" را در کانون توجه محافل سیاسی و فکری قرار داد که منظور از آن دستیابی به توافقی است که ۱- محدودیت‌های دائمی بر برنامه هسته‌ای ایران وضع کند ۲- نظام بازرسی و نظارت گسترده‌ای را برای جلوگیری از تخطی ایران از تعهدات شامل شود ۳- به نفوذ و سیاست منطقه‌ای ایران در عراق، سوریه، یمن، لبنان و بحرین و در نهایت ۴- به هدف چهارم به برنامه موشکی ایران پایان دهد (کرمی و موسوی، ۱۳۹۸: ۴).

بر این اساس پرسش مقاله حاضر این است که راهکار دیپلماتیک اوباما و سیاست فشار حداکثری ترامپ چگونه در جهت منافع آمریکا در قبال سیاست‌های هسته‌ای و منطقه‌ای ج.ا. ایران پیگیری شده است؟ پاسخ به این پرسش این است که راهکار دیپلماتیک اوباما با اتخاذ رویکردی چندجانبه‌گرایانه و تمرکز بر جلوگیری از دست‌یابی ج.ا. ایران به سلاح هسته‌ای با هدف اجماع‌سازی کشورهای همسو با سیاست‌های هژمون (آمریکا) در قبال ایران دنبال شده بود. از سوی دیگر سیاست‌های ترامپ با رویکردی یک‌جانبه و تقابلی مبتنی بر تنازع ژئوپلیتیکی بوده و آنچه آمریکا به دنبال آن بوده؛ احیای سلطه آمریکا در قالب نفی تئوری اوباما، عدم کاربست تحریم‌ها علیه ج.ا. ایران در پسا برجام، توسعه نظامی‌گری در منطقه و محدود کردن ایران مبتنی بر مفاهیم قدرت و فضا مطابق راهبرد هژمون می‌باشد. اما در نقطه مقابل متناسب با سوال طرح شده در پژوهش می‌توان فرضیه یا فرضیه‌هایی را تحت عنوان رقیب همانند این فرض که سیاست دوران اوباما و ترامپ از نظر ساختار و شمایل اجرایی با یکدیگر متفاوت نبوده است و هر دو ابزار تحریم و زور را بکار بسته و در جهت رسیدن به اهداف خود هر دو از ابزار دیپلماسی بهره برده‌اند اما با این تفاوت که اوباما از گفت‌وگو مستقیم با ایران استفاده کرد اما ترامپ از گفت‌وگو مستقیم با ایران تا زمانی که

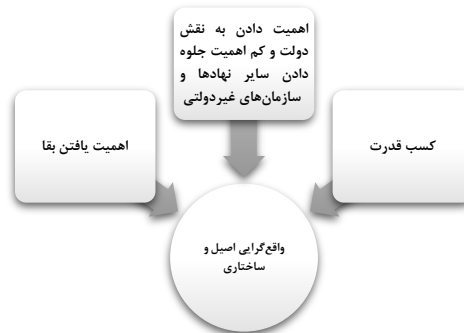
تغییرات عمده‌ای در برجام و برنامه‌های منطقه‌ای ایران رخ نداده امتناع کرد. در ادامه بحث مبتنی بر فرضیه موجود در پژوهش سعی می‌شود با رویکرد تحلیلی- تبیینی و با بهره‌گیری از مفروضات رئالیستی دلیل تغییر جهت‌گیری آمریکا در دوره اوباما و میراثی که از خود برای دونالد ترامپ جای گذاشته را مورد بررسی قرار دهیم. از این رو در سازماندهی پژوهش بعد بررسی مختصر پیشینه پژوهش، ابتدا نظریه واقع‌گرایی توضیح داده می‌شود، در ادامه تاریخچه مختصری از روابط ایران با آمریکا (هژمون) مورد کاوش قرار می‌گیرد و در امتداد آن در دو بخش مجزا سیاست خارجی باراک اوباما و دونالد ترامپ در قبال ایران به صورت جداگانه ارزیابی می‌شود.

در باب سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در طی سالیان اخیر مقالات و پژوهش‌های بسیاری انجام شده است که می‌توان آنان را در دسته‌های مختلفی جای داد. مبتنی بر داده‌های موجود برخی از تحقیقات همپوشانی مناسبی با طرح موضوع موجود دارند و می‌توان آنان را نزدیک‌ترین عناوین به بحث مقایسه سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران دانست. در این دسته از آثار تلاش شده تا سیاست دوران بوش، اوباما و ترامپ و یا آن‌که سیاست دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه مورد بررسی قرار گیرد و تاثیر آنان را بر ایران تجزیه و تحلیل نمایند (خلیلی، یزدانفام و بخشعلی‌زاده، ۱۴۰۱ و یوسفی‌راد و بزرگمهری ۱۴۰۰). در ادبیات تحقیق گروهی از پژوهشگران به سیاست فشار حداکثری دونالد ترامپ در قبال ایران و سیاست‌های خنثی سازی ایران در قبال این فشارها پرداخته شده است (خداوردی و چراتی، ۱۳۹۹: کرمی و موسوی، ۱۳۹۸: عالیشاهی و فروزان، ۱۳۹۸: Nurrazman, 2018) گروهی دیگر از پژوهشگران به سیاست تحریم ایالات‌متحده به‌عنوان هژمون در قبال دولت‌های خاطی مخصوصاً ج.ا. ایران پرداخته‌اند (Farzanegan and Fischer, 2021: Kandil & Mirzaie, 2021: Early & Preble, 2020). در مجموعه‌ای دیگر از مقالات به بررسی تاثیر مولفه‌های مختلف در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران پرداخته شده است. این مقالات تلاش داشته‌اند نشان دهند که واقعیت‌های موجود در بستر سیاسی آمریکا در فرآیند سیاست خارجی این کشور بسیار تاثیرگذار است. مولفه‌هایی که در این مقالات آمده دارای عناوینی همچون امریکن اینترپرایز، کنگره، لابی‌های موجود در آمریکا و اندیشکده‌ها از آنان یاد برده شده است (موسوی و رضوی، ۱۳۹۹ و بخش‌آنی و عباسی، ۱۳۹۹ و جهانبخش، ۱۳۹۹ و سجادی‌پورو انصاری، ۱۳۹۹).

در موضوع روابط ایران و آمریکا به دلیل نیاز جامعه علمی برای آگاهی یافتن از روابط سیاسی میان دو کشور، شاهد تنوع تحقیقاتی بسیاری هستیم. تنوعی که موجب می‌شود داده‌های موجود در باب ادبیات پژوهش سطح وسیع و گسترده‌ای از عناوین را در برگرد. از بررسی سیاست خارجی آمریکا به شکل ساختار کلی موجود در این کشور تا بررسی روسای جمهور و حزب‌ها و مباحث دیگر نشان دهنده سطح وسیعی از پردازش به موضوع مهم آمریکا و شناخت سیاست خارجی این کشور در قبال ایران به‌عنوان یک کشور چالش برانگیز است. به تعبیری دیگر پرداختن و بررسی و آنالیز علمی و مبتنی بر چارچوب علمی یکی از پیش نیازهای اصلی برای محیط علمی و اجرایی کشور است. در آثار مطرح فوق و پژوهش‌های دیگری که در این مقال ننگجید تا آنان را طرح نماییم همواره تلاش شده تا روزهایی را برای ورود به دنیای سیاست خارجی آمریکا باز نماید و ما را در فهم این سیاست یاری رساند. باوجود مباحث مطرح شده در اثر طرح شده ما سعی بر ارائه کلیشه‌های سیاسی و یا تکرار مکررات نداشته و تلاش داریم تا با بیان توضیح چرخش سیاست خارجی از اوباما تا ترامپ تحلیلی علمی مبتنی بر اندیشه رئالیسم ارائه کنیم و توضیح دهیم چرا چنین رخدادی را شاهد هستیم. شاید بهتر بتوان گفت مقاله حاضر در کنار سایر مقالات تکمیل‌کننده اطلاعات ما در باب مساله ایران و آمریکا است و نوآوری آن را می‌توان جدید بودن عنوان و سوال و فرضیه موجود در آن دانست.

رنالیسم یک تئوری معین از مجموعه‌ای موضوعات و مفروضات مشخص نیست. همان‌طور که بسیاری از مفسران خاطر نشان کرده‌اند، رنالیسم یک جهت‌گیری کلی، آرایش فلسفی، مجموعه‌ای از تاکیده‌های هنجاری که تئوری را ترسیم می‌کنند و خیمه‌ای بزرگ برای طیفی از تئوری‌های متفاوت است. فرد چرنوف دانشمند مطرح در روابط بین‌الملل نحله واقع‌گرایی را به سه بخش، واقع‌گرایان اصیل، واقع‌گرایان ساختاری و واقع‌گرایان مردم‌سالار تقسیم می‌کند. واقع‌گرایی اصیل و ساختاری هر دو دارای شاخصه‌های مشابه از جمله (مظاهری و ملایی، ۱۳۹۱: ۱۷۴)؛

منبع: نگارندگان



همه نحله‌های موجود در واقع‌گرایی از مفروضه‌ها و اصولی همچون؛ دولت محوری، تأکید بر کنشگری عقلانی دولت‌ها به عنوان بازیگرانی امنیت‌جو و قدرت‌طلب، تأکید بر توازن قدرت و بازدارندگی به عنوان مهم‌ترین شیوه حفظ نظم و ثبات در نظام بین‌الملل، تأکید بر اصل بقا، جدایی اخلاق از سیاست، تأکید بر امنیت فیزیکی دولت و قدرت مادی و ... تشکیل شده‌اند. بر این اساس از مهم‌ترین اصول و مفروضه‌های واقع‌گرا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تأکید بر کنشگری دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل
۲. در نظر گرفتن اولویت‌ها و هویت‌هایی ثابت برای دولت‌ها
۳. تأکید بر یکپارچگی و عقلانی بودن دولت‌ها
۴. تأکید بر هویت امنیت‌جویی و قدرت‌طلبی برای همه دولت‌های نظام بین‌الملل
۵. تعارض منافع و انتظار درگیری در نظام بین‌الملل
۶. تأکید بر قدرت مادی، اجباری، فیزیکی و سرزمینی
۷. کم اهمیت جلوه دادن نقش نهادهای بین‌المللی
۸. جدایی اخلاق از سیاست.

یکی از نحله‌های رنالیسم که مفروضه‌های فوق را در خود جای می‌دهد، رنالیسم کلاسیک است. رنالیسم کلاسیک که رنالیسم فطری بشر نیز خوانده می‌شود، بر مبنای ماهیت قدرت‌طلب و شرور انسان و ویژگی دولت به تحلیل سیاست و به خصوص سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌پردازد (حسینی و عظیم‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۳). پس از جنگ جهانی دوم، یکی از نظریه‌پردازان کلاسیک هانس مورگنتا (۱۹۴۸) تلاش کرد تا یک نظریه بین‌المللی جامع را توسعه دهد چرا که معتقد بود که سیاست، مانند جامعه در کل، با قوانینی اداره می‌شود که ریشه در ذات بشر دارند. دغدغه وی روشن ساختن رابطه بین منافع و اخلاق در سیاست بین‌الملل بود و کارهای وی به شدت متکی بر بینش شخصیت‌های تاریخی مانند توسیدید و ماکیاوولی بود. در مقابل آرمان‌گرایان خوش‌بین که انتظار داشتند تنش‌های بین‌المللی از طریق مذاکرات علنی و با حسن نیت برطرف شوند، در واقع بر ابتدای قدرت بر اخلاق تأکید داشتند. مورگنتا روشی را نشان داد که در آن اخلاق به‌عنوان موضوعی به تصویر کشیده شد که باید در سیاستگذاری از آن اجتناب شود. از نظر مورگنتا، هر اقدام سیاسی باید در راستای حفظ، افزایش یا نشان دادن قدرت باشد. تفکر این است که سیاست‌های مبتنی بر اخلاق یا آرمان‌گرایی می‌تواند منجر به ضعف و احتمالاً تخریب یا تسلط یک کشور توسط یک رقیب شود. از این نظر، پیگیری منافع ملی "غیراخلاقی" است؛ به این معنی که منوط به محاسبه اخلاق نیست (Antunes & Camisao, 2018: 1).

یکی دیگر از مباحث واقع‌گرایی، بررسی سرشت بشر است. در شرق باستان کسانی چون منسیوس، سرشت بشر را زیبا می‌داند که تحت تاثیر نیروهای بیرونی ... سرانجام از زیبایی آغازینش محروم می‌ماند. بلند آوازه‌ترین سیاستمدار شرقی کاتیلیا است. وی مفهوم قدرت را بر مبنای «نیل به اهداف» تعریف می‌کند. در قرون وسطی برداشت بدبینانه از سرشت گناه آلود انسان در تفکر مسیحی یکی از پایه‌های اندیشه واقع‌گرایی را در خود می‌پروراند. در این بافت فکری است که به بیان آرنولد نیبور، «واقع‌گرایی سیاسی آگوستین قدیس» شکل می‌گیرد. آگوستین آدمیان «شهر خاکی» یعنی دولت‌های روی زمین را قابیلیانی «ناپاک و دنیوی» می‌داند. در مقابل ای. اچ. کار با تاکید بر این نکته که در تاریخ غرب، تحت تفوق امپراتوری روم و بعد کلیسای کاتولیک، «خیر سیاسی» با «خیر اخلاقی» یکی دانسته می‌شد، و تنها با فروپاشی نظام قرون وسطایی بود که تباین میان نظریه و عمل سیاسی، حاد و پر چالش گردید، بر آن است که «ماکیاولی نخستین واقع‌گرای مهم سیاسی است» (مشیرزاده، ۱۳۸۴).

بر همین مبناست که نقطه عزیمت مکتب واقع‌گرایانه «سیاست قدرت» را ماکیاولی می‌دانند. جهان مکانی خطرناک است، این مهمترین فرضیه ماکیاولی است. همچنین در همان رابطه، مکانی برای فرصت است. اگر کسی می‌خواهد بقا و تداوم داشته باشد بایستی همواره از خطرات دوری کند یا آن‌ها را پیش‌بینی کند و اگر لازم شد، محتاط باشد. اگر آنان می‌خواهند که ثروتمند یا قدرتمند گردند یا کشورشان را منبع قدرت و ثروت کنند، بایستی از فرصت‌ها نهایت استفاده را ببرند و سریع و با مهارت عمل کنند و اگر لازم شد در برابر رقیبان و دشمنان بی‌رحم باشند. بنابراین در هدایت سیاست خارجی اصطلاح «سیاست ماکیاولی» به فعالیت بر اساس محاسبات عقلانی قدرت و منافع یک دولت در برابر قدرت و منافع رقیبان و حریفانشان اشاره دارد. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۹۹) تامس هابز نیز با بدبینی به ذات بشر، به امکان تغییر بنیادین رفتار انسان‌ها باور نداشت. او هم مانند ماکیاولی اخلاق را از سیاست جدا می‌کرد. هابز روابط بین‌الملل را در «وضعیتی طبیعی» تلقی می‌کرد که در آن «قانون جنگل» حاکم است. هگل بیشتر از هر فیلسوف سیاسی دیگری جایگاه قدرت را مهم می‌شمارد و مهم‌ترین وظیفه دولت را حفظ خود می‌داند. از نظر کلیه واقع‌گرایان برای برآورد و محاسبات قدرت باید به نحوه نگرش دولت‌ها به جهان پیرامونشان توجه کرد. قدرت سکه رایج سیاست قدرت‌های بزرگ است و دولت‌ها برای به دست آوردن آن با یکدیگر رقابت می‌کنند. قدرت در روابط بین‌الملل به مثابه پول در اقتصاد است. این نظریه بر این انگاره ساده استوار است: دولت‌ها به وسیله انسان‌هایی هدایت می‌شوند که دارای «میل به قدرت» هستند، تمایلی که از بدو تولد در درون آن‌ها نهادینه شده و فطری است. همه دولت‌ها از یک نوع اراده و نیت تسلط و استیلا بر خوردارند یعنی همواره در پی تسلط بر دول دیگر می‌باشند. (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۳ - ۲۲).

باتوجه به ملاحظات طرح شده در بخش واقع‌گرایی براساس این رویکرد مهم‌ترین چالش برای رهبران محافظت از بقای دولت‌ها در این محیط تهدیدآمیز است. واقع‌گرایان، رهبران را بازیگران عقلانی فرض می‌کنند که نسبت به هزینه‌های تصمیمات خود حساس و قبل از هرگونه اقدامی منافع و هزینه‌های آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهند با توجه به اینکه دولت‌ها به دنبال بقاء درجهانی تهدیدآمیز هستند که حکومت جهانی هم برای نجات آن‌ها وجود ندارد، به ناچار باید به خود تکیه کنند. تکیه به دولت‌های دیگر یا بدتر از آن‌ها نهادهای بین‌المللی احمقانه و بطور بالقوه‌ای مرگبار است. بر این اساس در نوع کنش سیاسی میان ایران و آمریکا هم به ملاحظات فردی افرادی همچون اوپاما و ترامپ و هم به تصمیمات دولت‌های طرفین به عنوان بازیگران اصلی در سیاست خارجی توجه خواهد شد. براساس اندیشه واقع‌گرایانه برای بقا در نظام بین‌الملل باید در پی کسب قدرت بود بنابراین جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر این امر سیاست‌هایی را اتخاذ کرده که آنان در نقطه مقابل به‌عنوان تهدیدی برای ایالات متحده تعبیر می‌شوند. از دیگر سو می‌توان اینگونه بیان کرد که هر دو دولت درصدد افزایش توان خود هستند اما این افزایش توان موجب رو در رویی آنان در نظام بین‌الملل به ویژه در دو دهه اخیر شده است. مبتنی بر این امر در ادامه براساس مولفه‌های واقع‌گرایانه سیاست دوران ترامپ و اوپاما را تبیین خواهیم کرد.

۲- تاریخچه مختصر روابط ایران و آمریکا

روابط میان آمریکا و ایران همواره یک خط‌الگوی مشخصی را طی کرده است. هرچند کاخ سفید در دوره‌های زمانی مختلف شاهد روی کار آمدن روسای جمهور مختلف بوده است اما واشنگتن تلاش داشته تا سیاست خود را در قبال ایران به‌عنوان یک کشور مهم در سطح خاورمیانه ثابت نگه دارد. روابط تقابلی و پرچالش ایران و آمریکا به انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ باز می‌گردد. انقلابی که شاخصه متمایز و خیره‌کننده آن فعالیت‌های مختلف مردم از جمله دانشجویان، کمونیست‌ها، لیبرال‌ها و اسلام‌گرایان و بسیاری دیگر در آن بوده است. قبل از سال ۱۹۷۹، ایران مورد اعتمادترین متحد ایالات متحده در خاورمیانه بود، شاید بتوان

بهترین دلیل این امر را شخص شاه دانست که به ایالات‌متحده آمریکا بسیار وفادار بود، بنابراین در این مبحث می‌توان نقش پررنگ شاه را در روابط ایران و آمریکا مهم دانست زیرا وفاداری شاه به آمریکا در نقطه متضاد با نوع نگاه مردم ایران به آمریکا قرار داشت. آن زمان که شاه سعی داشت تا وفاداری خود را به ایالات متحده با بالا بردن سطح روابط دیپلماتیک و سیاسی در منطقه و جهان نشان دهد در داخل کشور ایران اکثریت مردم مخالف آمریکا و شکل روابط با این کشور بودند. با بررسی ریشه‌های تاریخی روابط آمریکا و ایران می‌توان عمق این تفاوت و احساسات ضدآمریکایی در مردم را به کودتای نظامی ۱۹۵۳ با کمک انگلستان بازگرداند که طی آن، رهبر ملی‌گرا محمد مصدق توسط افسران نظامی آن زمان خلع شد. به نسبت سایر قدرت‌های بزرگ که تا پیش از این در تاریخ ایران تصویر نامناسبی از خودشان به‌جا گذاشته بودند آمریکا به‌عنوان یک نیروی جدید تا پیش از کودتا، نگاه منفی در خاطره جمعی ایرانیان نداشت. براساس اسناد تاریخی در طول جنگ جهانی دوم، بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در ایران مداخله کردند تا با استفاده از خاک ایران برای ارسال سلاح به روسیه، برای مقابله با آلمان بهره ببرند. پس از پایان جنگ، اما این دو کشور درباره خروج از ایران امتناع کردند، در آن زمان ایران از ایالات متحده درخواست کمک کند که در پایان، منجر به توافقی برای خروج این کشورها از خاک ایران شد. در این توافقنامه آمده بود که هر دو کشور ظرف مدت شش ماه نیروهای خود را از ایران خارج خواهند کرد. در این دوره که پس از جنگ جهانی دوم بود، روابط دوجانبه با کمک آمریکا به اعزام مشاوران و کارشناسان خود به ایران جهت آموزش نیروهای نظامی و پلیس ایران صورت گرفت. بنابراین در ابتدای شکل‌گیری روابط رسمی میان دو کشور نگاه به ایالات متحده بسیار مثبت بود اما کودتای ۱۳۳۲ موجب شد تا در نگاه ایرانیان، آمریکا یک نیروی مداخله‌گر همانند سایر قدرت‌ها تلقی شود (اکبری و جلالی، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۶).

نوع نگاه آمریکا به کشورها براساس اهمیت و جایگاهی است که آنان می‌توانند داشته باشند. در برخی از موارد با وجود مخالفت‌های داخلی در برخی از کشورها، دولت‌هایشان ارتباطات بسیار عمیقی با آمریکا دارند. همانطور که ذکر شد پیش از انقلاب ایران دلایل متقن بسیاری برای اهمیت ایران در نظر آمریکا وجود داشت که موجب می‌شد برخلاف نگاه مردم روابط بین دو کشور به صورت مدون و عمیق باشد. یکی از دلایل اهمیت جایگاه ایران در نظر ایالات متحده موقعیت جغرافیایی استراتژیک مهم این کشور بود زیرا مرز بزرگ با روسیه (دشمن پیشین ایالات متحده در دوران جنگ سرد) از سوئی و از سوی دیگر همسایگی با خلیج فارس به ایران موقعیت ویژه‌ای داده بود. یکی از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ روابط آمریکا و ایران در دوران جنگ سرد شکل گرفت. بسیاری از رفتارها، اتحادها و ائتلاف‌ها در آن دوران متأثر از شرایط جنگ سرد بود. بنابراین روابط میان ایران و آمریکا نیز در این دوران نشان دهنده شرایط حاکم بر آن دوره زمانی بوده است. در طول جنگ سرد، سیاست ترومن در ایران بسیار ذیرکانه بود، زیرا حتی یک لغزش کوچک ممکن بود اتحاد جماهیر شوروی را تحریک کند و منجر به از دست دادن ایران و ذخایر نفتی آن شود. واقعیت‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر باورهای عقلانی موجب می‌شد تا سیاست‌های ترومن به دلیل جنگ کره در سال ۱۹۵۳ بسیار محتاطانه باشد. او پیش‌بینی می‌کرد اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند به رژیم‌های شکننده‌ای مانند ایران حمله کند بنابراین سیاست دولت ترومن در قبال ایران بین اواخر سال ۱۹۵۰ و اوایل سال ۱۹۵۲ بر مأموریت دور نگه داشتن ایران از مدار اتحاد جماهیر شوروی بدون انجام هیچ‌گونه تعهد نظامی یا ایجاد خشم بی‌جهت در متحد نزدیک در دوران خطر جنگ سرد بود (Francis, 2018: 21). چنین سیاست منطقی و به دور از آرمانگرایی دوران جنگ سرد در دوران آیزنهاور نیز در سیاست خارجی آمریکا در برابر ایران دنبال شد. ضعف نظامی غرب و سیاست‌های او موجب شد رویکرد یک‌جانبه‌تری را (که توسط ترومن در اواخر سال ۱۹۵۲ آغاز شده بود) ادامه دهد، سیاستی که تغییر چشم‌گیر توازن قدرت نظامی بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی را تا حد زیادی ممکن کرد. دولت ترومن تا اواخر سال ۱۹۵۲ مایل به استفاده از زور برای دستیابی به اهداف خود در ایران بود، تغییری که امکان اتخاذ یک سیاست قاطعانه‌تر را فراهم می‌کرد، دولت همچنین حاضر بود مستقیماً در ایران برای تثبیت وضعیت سیاسی مداخله کند. امری که شاید پایه‌های مخالفت را با آمریکا در ایران بسیار بیشتر تقویت می‌کرد.

به‌طور کلی، دولت آیزنهاور آماده بود تا «تهاجمی‌تر» عمل کرده و از «انواع گسترده‌تری از ابزارهای سیاسی، از جمله اقدامات پنهان» نسبت به دولت ترومن استفاده کند. براساس اسناد موجود آیزنهاور و دالس «از نظر ایدئولوژیک مستعد عملیات‌های مخفی بودند». از آنجایی که مصدق بر خلاف منافع ایالات‌متحده در ایران بود، مقامات آمریکایی دریافتند که دیپلماسی آرام نمی‌تواند مناقشه را حل کند بنابراین کودتای ۱۹۵۳ را ترتیب دادند. پس از برکناری محمد مصدق، در سال ۱۹۵۷ ایالات متحده

از شاه تحت مدیریت آیزنهاور درخواست کرد تا برنامه اتم‌ها برای صلح را امضا کند. برخلاف دیگران جان اف کندی در مورد هزینه‌های خود در کشورهای در حال توسعه و کشورهای که خطر بالقوه گرفتار شدن طعمه ایدئولوژی کمونیسم را داشتند بسیار محتاط بود. در مورد ایران، او گروه‌های ضربتی تشکیل داد تا تصویر روشنی از تهدیدات اتحاد جماهیر شوروی علیه ایران داشته باشد. شاید آیزنهاور مایل بود مبالغه‌های هنگفتی از دلار آمریکا برای حفظ کشورهایی مانند ایران و اردن در اردوگاه غربی استفاده کند اما در نقطه مقابل کندی امیدوار بود از طریق ارزش‌های مشترک و نظام‌های دموکراتیک، آن‌ها را به شرکای که متکی به آمریکا هستند تبدیل کند. در دوران ریاست جمهوری نیکسون، شرایط به گونه‌ای دیگر پیشرفت زیرا زمینه ارتباط میان دو کشور براساس عامل فرد بود و نیکسون روابط دوستانه‌ای با محمدرضا شاه پهلوی داشت (3: Steve, 2015). نیکسون به عنوان دوست شاه تاکید زیادی بر نقش ایران در خلیج فارس داشت. او ادعای شاه را پذیرفت که ایران تنها متحد قابل اعتماد ایالات متحده بین اروپا و ژاپن است. با این حال، نیکسون طی دیدارهای که در سال ۱۹۷۲ با شاه در تهران داشت دو تعهد بسیار مهم را در قبال ایران انجام داد. در تعهد اول نیکسون برخلاف توصیه مشاورانش موافقت کرد تا بمب‌های لیزری، هواپیماهای اف ۱۴ و اف ۱۵ و تکنسین‌های بیشتر در بخش نیروی هوایی را در اختیار ایران قرار دهد. در دومین تعهد قرار بر این شد که به کردهای عراق کمک شود. با وجود چنین تعهدهایی در سال‌های پایانی عمر دولت پهلوی در ایران که همزمان با روی کار آمدن کارتر شده بود ایالات متحده پرتناقض‌ترین سیاست‌های خود را در قبال ایران انجام داد (Cooper, 2012: 118).

مبتنی بر مباحث فوق در نتیجه شرایط حاکم بر روابط میان دو کشور تا پیش از انقلاب متأثر از شخص شاه و ساختار نظام بین‌الملل بود. اما شاید بتوان انقلاب ایران را نقطه ابتدایی تغییر مسیر روابط و سپس سقوط شوروی را خط تکمیل کننده این تغییر دانست. پس از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) روابط میان ایران و آمریکا دچار دگرگونی شد. دولت جدید برخاسته از انقلاب از همان ابتدا نشان داد که سیاست‌های اعمالی آن بسیار متفاوت از سیاست‌های دوران شاه در قبال آمریکا است. از جمله اقدامات سال‌های ابتدایی انقلاب؛ پایان دادن به عضویت در پیمان بغداد، تسخیر سفارت آمریکا و گروگان گرفتن ۶۳ نفر از اعضاء سفارت توسط دانشجویان ایرانی به مدت ۴۴۴ روز بود که ۵۲ نفر از آن‌ها در سال ۱۹۸۱ آزاد شدند. این نوع از رفتارها نشان دهنده این امر بود که دوران حضور آمریکا در ایران به دلیل انقلاب موجود پایان یافته است (Seymour, 1992). در مجموع سیاست رفتاری آمریکا در قبال دولت‌های ایران پس از انقلاب شامل؛ اقدام به کودتا، ضربه محدود نظامی (ماجرای طبس)، اعمال تحریم‌های سیاسی- اقتصادی و نظامی، منزوی کردن ایران، نزدیک شدن به صدام و جنگ با ایران، تحریک همسایگان و ایجاد ایماژ دشمن و دیگری از ایران در نظر آنان، حمله به ناوگان هواپیمایی ایران در آب‌های خلیج فارس، ایجاد تصویر تهدید از ایران، اقدام به دیپلماسی پنهان (مک فارلین) در زمانی که از دیپلماسی آشکار امتناع می‌شد، حامی تروریسم نامیدن ایران تا بدانجا که سپاه قدس ایران در لیست نیروهای تروریستی قرار گرفت، اعمال سیاست مهار و همزمان تعامل با ایران در عراق و افغانستان، کمک به جریان معارض با ایران همانند منافقین و خاندان پهلوی، جنگ روانی و تهدید به عملیات نظامی به ویژه در دوران بوش و ترامپ و گفتن این جملات که همواره گزینه نظامی در دستور کار آمریکا قرار دارد. در نتیجه رفتارهای آمریکا نشان دهنده این امر است که؛ ایران یک بازیگر تهدید کننده برای نظام بین‌الملل است بنابراین با رویکردهای فوق باید مانع قدرت‌یابی این کشور شد و همچنین با ایجاد فشار تلاش کرد تا تهران رفتارهایش را تغییر دهد (جعفری‌موحد، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

مبتنی بر واقعیت‌های موجود احساس تهدید از جانب انقلاب ایران و باورها و شعارهای انقلابی موجب شده است تا ایالات متحده از ایران یک دشمن بسازد. چنین باوری را میتوان در اندیشه واقع‌گرایانه و فرهنگ هابزی جای داد. بر اساس نگاه هابز بازنمایی دیگری به عنوان دشمن چهار پیامد برای رفتار و رویکرد سیاست خارجی یک دولت خواهد داشت: اول دولت‌ها تلاش خواهند کرد دشمنان را نابود یا مغلوب کنند. دوم تصمیم‌گیری بسیار زیاد متأثر از نگاه منفی و معطوف به بدترین وضعیت است. قدرت اصل اساسی بقاء می‌شود، و در نتیجه حتی دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود، در توان بسیار بالا مسلح خواهند شد. سوم دشمن به توانمندی‌ها معنا و مفهومی خاص می‌دهد که ناشی از ساختار و نحوه رابطه نقش‌ها است. چهارم در نهایت نیز اگر کار به جنگ در میان بکشد دولت‌ها بر اساس شرایط دشمنی خواهند جنگید. اگر جنگ هنوز شروع نشده اما آشکار است که به زودی دو طرف وارد جنگ خواهند شد دولت‌ها باید آمادگی بیشتری نیز داشته باشند. براساس این اندیشه، فرهنگ هابزی میان ایران و آمریکا از وجود تعارضات ایدئولوژیک بنیادین بین آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران و نظم لیبرال آمریکایی نشات می‌گیرد.

امری که موجب می‌شود ایران در نگاه آمریکا دشمن و دیگری تلقی شود. انقلاب ایران در سال ۵۷ نظم ایجاد شده توسط آمریکا را به عنوان نظم مسلط و سلطه‌جو به چالش می‌کشاند و مدعی برپا کردن نظم عادلانه در جهان می‌شود. متأثر از این نگاه، آمریکا تحت عنوان شیطان بزرگ قلمداد می‌شود و سفارت آمریکا با چنین برداشت‌هایی به تسخیر انقلابیون درمی‌آید. در نقطه مقابل آمریکا نیز مبتنی بر نگاه هابزی تلاش دارد تا گزینه‌های مختلفی را برای سرنگونی جمهوری اسلامی در پیش گیرد که این گزینه‌ها تا به امروز به موازات هم و در مقاطع مختلف امتحان شده است. مواردی که در بالا ذکر شد و از تهدید به حمله نظامی تا استفاده از حربه تحریم و صرف میلیون‌ها دلار برای سیاست تغییر رژیم در ایران را در برمی‌گیرد از جمله راهبردهای آمریکا برای غلبه بر ایران است (چیت سزایان، شفیع، ۱۳۹۶: ۴۶-۴۴).

غلبه آمریکا بر ایران تنها از اهداف رفتاری ایالات متحده پس از انقلاب در قبال ایران نیست. براساس رخدادهای سال‌های گذشته به ویژه در دوران اوپاما و ترامپ که اوج مذاکرات هسته‌ای و تنش بر سر حضور منطقه‌ای ایران بوده است کشورهای همسایه نیز به دشمنی با ایران پرداخته و درک ایران به عنوان یک نیروی متاخصم را که باید مهار یا حذف شود را در پیش گرفته‌اند. این کشورها که در صدر آنان عربستان سعودی و اسرائیل قرار گرفته‌اند با درک این مسئله که در منطقه خاورمیانه الگوی دوستی و دشمنی مبتنی بر باورهای نظری واقع بینانه شکل می‌گیرد و اندیشه رقابت و بقا مهم است در نتیجه در کنار آمریکا برای فشار بر ایران ایستاده‌اند. مرکز اندیشه جغرافیای سیاسی رقابت قدرت است بر اساس این رویکرد بازیگران در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... دائماً برای کسب و حفظ قدرت با یکدیگر در رقابت هستند. از این نقطه نظر چون برقراری روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب ویژه در دو دهه اخیر موجب کاهش قدرت بازیگری برخی از بازیگران منطقه‌ای و جهانی می‌شود و در واقع وزن و جایگاه ژئوپلیتیکی آنان را کاهش می‌دهد لذا به‌طور آشکار یا پنهان با آن مخالفت کرده و تلاش می‌کنند تا مانع از برقراری این روابط شوند. در سطح منطقه‌ای، بیشتر کشورهای همسایه مخالف عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا هستند. واقعیت این است که بر خلاف ایران بیشتر کشورهای همسایه به خصوص در شمال و جنوب از نظر سیاسی نو پا محسوب می‌شوند و به دلیل ضعف قدرت ملی توانایی ایفای نقش مستقل فراملی را ندارند. با توجه به این امر در صورتی که روابط دو کشور ایران و آمریکا بهبود یابد دلیلی برای حمایت آمریکا از این کشورها در تقابل با ایران وجود ندارد. البته این وضعیت برای سایر کشورهای منطقه همچون مصر، ترکیه، پاکستان، ترکمنستان، اسرائیل و... نیز تا حد زیادی صدق می‌کند (طالبی‌پور و فلاحت‌پیشه، ۱۳۹۵: ۷).

بیشترین تنش موجود میان ایران و ایالات متحده در طی سالیان اخیر که موجب جبهه‌بندی جهانی و منطقه‌ای در قبال ایران شده است بحث هسته‌ای و به دنبال آن حضور منطقه‌ای ایران به ویژه در یک دهه گذشته بوده است. این مسئله موجب شده است تا ایالات متحده و کشورهای همسایه در قبال ایران رفتارهای تقریباً تهاجمی را دنبال کنند. برنامه هسته‌ای ایران که مرکز بحث ایران و آمریکا است از دوران کلینتون آغاز اما از دوران اوپاما تاکنون به صورت مشخص از جمله موارد مورد مناقشه میان طرفین بوده است. بر اساس باورهای موجود دولت ایران در قبال آمریکا باید همواره سیاست مشخصی را دنبال کند. این باور موجب شد تا مذاکره بر سر مساله هسته‌ای به صورت مستقیم با ایالات متحده در دوران احمدی‌نژاد و روحانی و ایجاد قرارداد برجام در جبهه ضد ایران نوعی واکنش را در دوران اوپاما پدید آورد. با توجه به آنکه سیاست داخلی و خارجی ایران در قبال آمریکا تا حدود زیادی تحت تاثیر نظرات امام خمینی (ره) است که معتقد بودند منافع ایران تنها در صورتی حفظ خواهد شد که از کشور آمریکا دوری کند. اما با این حال این اعتقاد لزوماً در سیاست خارجی ایران به شکل رویکرد محض ضدآمریکایی یا ضدغربی منعکس نشده است که نمونه بارز آن را می‌توان در انعقاد برجام ملاحظه کرد. بنابراین سیاست خارجی ایران با لحاظ قرار دادن استقلال عمل خود در سیاست‌های ملی و فراملی در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری خود در قبال آمریکا بر سر رسیدن به یک راه‌حل برای برون رفت از شرایط درگیری تلاش کرده است.

برای مثال از زمانی که برنامه هسته‌ای ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی مطرح شد و در نهایت به توقف غنی‌سازی اورانیوم انجامید، دو طرف تاکنون با یکدیگر تعاملات دیپلماتیکی در این موضوع داشته‌اند. با وجود توقف غنی‌سازی در دوران خاتمی در دوران احمدی‌نژاد سیاست داخلی و خارجی به گونه‌ای متفاوت دنبال شد. احمدی‌نژاد غنی‌سازی تعلیق شده در دوران قبل را مجدد آغاز و داشتن برنامه هسته‌ای را حق مسلم ملت ایران دانست. چنین بحثی مجدد موجب تیرگی روابط میان طرفین شد. با این حال در سوی مقابل با روی کار آمدن اوپاما و کاربرد شعار دیپلماسی سلاح سیاست خارجی آمریکا تغییر یافت. در سال

۲۰۰۸ باراک اوپاما در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد و در طول مبارزات انتخاباتی خود از تغییر صحبت کرد اما در نقطه مقابل احمدی نژاد رئیس جمهور وقت ایران پیروزی اوپاما در انتخابات آمریکا را تبریک نگفت تا نشان دهد سیاست ایران در برابر آمریکا برخلاف دوران ریاست جمهوری پیشین است. اوپاما در اولین سخنرانی خود جهان اسلام را مورد خطاب مستقیم قرار داد و گفت: « ما به دنبال راه جدیدی هستیم که بر اساس منافع متقابل و احترام متقابل باشد، ایرانیان متوجه این اظهارات هستند اما روابط خصمانه بین هر دو دولت فضای زیادی را برای شک و تردید ایجاد کرده است.» پس از چنین اظهاراتی او و دولتش بر اساس یک نگاه واقع‌بینانه و مبتنی بر کاهش تنش و تهدید از جانب دشمن بر آن آمدند تا تنش را با ایران کاهش دهند. دولت اوپاما اعلام کرد که به طور کامل در مذاکرات گروه ۵+۱ با ایران شرکت خواهد کرد. از جمله خواسته‌های آغازین دولت او آن بود که برخلاف دولت پیشین آمریکا، ایران ابتدا خواسته‌های سازمان ملل را برآورده کند (Satloff, 2019).

هرچند به ظاهر پیروزی باراک اوپاما با شعار تغییر همراه شده بود اما نهایتاً بجای بهبود روابط، از فشار حداکثری و تشدید روزافزون تحریم‌ها علیه ایران صحبت به میان آورد. اوپاما نیز ایران را به عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کرد و اینگونه نشان داد که ایران هسته‌ای برای جهان خطرناک است. در این دوران و در سال ۲۰۰۶ پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع و ایران مشمول بند هفتم منشور سازمان ملل متحد شد. در این دوره ایران نیز با طرح مباحثی همانند هولاکاست، تلاش برای ایجاد جبهه‌ای ضد آمریکایی در قبال آمریکا ایستادگی کرد. رفتارهای تهاجمی طرفین در برابر یکدیگر منجر به تحریم‌های اقتصادی فلج کننده از جانب آمریکا در قبال ایران و همچنین از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲ در مجموع ۱۹ قطعنامه علیه ایران صادر شد (آدمی و نورانی، ۱۳۹۸: ۱۳۴). چنین رفتارهایی که دو طرف را برای مقابله با یکدیگر ترغیب کرد نشأت گرفته از ترس و رقابتی است که موجب می‌شود به عنوان مثال یک نیروی همزمن بازیگر تجدید نظرطلب را برای بقا خود خطرناک تلقی کند و به مقابله با آن بلند شود. ایران دوران احمدی نژاد به عنوان بازیگری که تلاش داشت با توجه قرار دادن کشورهای جهان سوم نوعی جبهه‌بندی ضد آمریکایی ایجاد کند این احساس را در آمریکا پدید آورد که بقاء جهانی این کشور منوط به تحت فشار قرار دادن ایران است. بهار عربی و حوادث پیرامون آن نیز رفته رفته مناسبات منطقه‌ای ایران را تغییر داد و به مسئله هسته‌ای و مناسبات ایران و جهان سوم مسئله نوینی را اضافه کرد.

در این بین اما مسئله هسته‌ای ایران از سال ۲۰۱۲ که همزمان با روی کار آمدن دوره ریاست جمهوری روحانی شده بود مسیر نوینی را طی کرد. وی که با شعار دیپلماسی و گفت‌وگو روی کار آمد در نهایت تحت لوای ۵+۱ در استانبول برای دور اول مذاکرات، سپس در آلمانی برای دور دوم مذاکرات و سپس در نهایت در ژنو برای ادامه مذاکرات تیمی را به ریاست مجمدجواد ظریف قرار داد. در نهایت در اکتبر ۲۰۱۵، ایران و ۵+۱ به طور رسمی توافق هسته‌ای را تصویب کردند که ایران شروع به برداشتن گام‌هایی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای خود کرده و ایالات متحده نیز دستور لغو تحریم‌های مرتبط با مسئله هسته‌ای را صادر کرد تا در روز اجرا اجرایی شود و اتحادیه اروپا اعلام کرد که قانونی را برای لغو تحریم‌های مرتبط با هسته‌ای در روز اجرا تصویب کرده است. اما زمانی که در سال ۲۰۱۷ ترامپ روی کار آمد سیاست‌های ایالات متحده آمریکا دچار چرخش اساسی شد و به دستور ترامپ او از توافق ۵+۱ خارج شد و ایران مجدد به اعمال تحریم‌ها در نوامبر ۲۰۱۸ تهدید شد. چنین سیاستی از جانب آمریکا نشان دهنده این امر است که مسئله ایران و آمریکا تابع یک سیر مشخصی در آمریکا است. بر اساس تاریخچه طرح شده در ادامه تبیین خواهیم کرد که رفتارهای متفاوت اوپاما و ترامپ را بر اساس الگوی موجود در سیاست خارجی آمریکا چگونه می‌توان تبیین کرد.

۳- سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دوران باراک اوپاما

اینکه در ایالات متحده چه نیرو یا جناحی قدرت را در دست داشته باشد در مسیرهای رسیدن به اهداف این کشور بسیار دارای اهمیت است. این تفاوت شکل‌دهنده نوع رفتار با سایر کشورها به ویژه با ایران خواهد بود. همانگونه که در سطوح پیشین ذکر شد سیاست دولت دموکرات آمریکا به رهبری اوپاما با سیاست خارجی ترامپ به رهبری جمهوری خواهان با یکدیگر متفاوت بود. هرچند ساختار کلی ایالات متحده دارای یک شکل مشخص و مدون است اما با این وجود احزاب این کشور دارای مسیرهای متفاوتی برای اعمال سیاست‌ها هستند. زمانی که دموکرات‌ها قدرت را در آمریکا در دست گرفتند، به این نتیجه رسیدند که باید مساله ایران را مورد بررسی قرار دهند. مساله‌ای که بوش در مورد آن نسبت به ایران موضع کاملاً سفت و سختی داشت. مذاکرات

۱+۵، موجب شد دو طرف از بن بست ایجاد شده خارج شوند. در پایان این توافق کنگره امریکا در مورد تحریم‌های علیه تهران بازنگری‌های انجام داد. باراک اوباما در اولین مبارزات انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۹ در مورد تغییر صحبت کرده بود امری که موجب شد تا تحلیل‌گران و سیاستگذاران اوباما را به‌عنوان پنجره فرصت‌هایی برای شکستن بن‌بست سیاسی بین روابط ایران و ایالات متحده بدانند. صراحت اوباما برای مذاکره مستقیم در تضاد با اسلاف او مانند جورج دبلیو بوش بود که تمرکز اصلی دولتشان بر انزوا ایران بود. بنابراین در این دوران نشانه‌هایی از نزدیک شدن در دولت باراک اوباما وجود داشت، اگرچه عادی‌سازی روابط میان طرفین هنوز هم دور از ذهن بود. سخنرانی اوباما در قاهره در واقع شروعی جدید با نیت خوش‌بینانه نسبت به ایران بود. او در آن سخنرانی گفت: "مسائل زیادی بین دو کشور برای گفت‌وگو وجود خواهد داشت و ما می‌خواهیم بدون پیش‌شرط بر اساس احترام متقابل پیش برویم." (The White House archives, ۲۰۱۱). تفاوت در اجرای سیاست در ایالات متحده در دوران اوباما به بازتعریف نگاه این کشور برای مهار ایران باز می‌گردد. تبیین نوع نگاه اوباما براساس سخنرانی‌هایی که داشت نشان می‌داد او درصدد همراه کردن افکار عمومی با سیاست‌های خود در قبال ایران است. چنین روندی موجب می‌شد تا قدرت تغییرطلب ایران در برابر اجماعی که صورت گرفته است قرار بگیرد. بعدها باراک اوباما در آغاز دوره دوم ریاست جمهوری خود نیز از حربه سخنرانی و گفت‌وگو استفاده کرد. او در مورد حل و فصل مناقشات از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز صحبت می‌کرد به گونه‌ای که در اولین سخنرانی خود پس از انتخابات گفت: ما شجاعت تلاش برای حل و فصل اختلافات خود با سایر کشورها را به صورت مسالمت‌آمیز نشان خواهیم داد، نه به این دلیل که نسبت به خطراتی که با آن روبرو هستیم ساده‌لوح هستیم، بلکه به این دلیل که تعامل می‌تواند بدگمانی و ترس را از بین ببرد (The New York Times, 2016). اوباما در حالی از شعار تغییر صحبت می‌کرد و درصدد از بین بردن نگاه واقع‌گرایانه میان امریکا و ایران بود که از ابزارهای مختلف همانند تهدید نظامی و تحریم در برابر ایران بهره می‌برد و این نشان دهنده این امر بود که ترس از قدرت‌یابی ایران و از طرفی دیگر ترس در جامعه ایران از حمله نظامی امریکا همواره میان طرفین وجود داشته است. بنابراین کاربست دیپلماسی اوباما صرفاً دارای نگرش‌های لیبرالی نبوده است.

براساس نگرش موجود بنابراین اظهارات و نیت دلگرم‌کننده برای مذاکره با ایران، هرگز استفاده از قدرت نظامی را به‌عنوان یک گزینه علیه ایران در صورت مذاکرات کنار نگذاشت. اگرچه اوباما مخالف تسلیحاتی شدن ایران و مدافع سرسخت ایران به‌عنوان کشور دارای سلاح غیرهسته‌ای بود، با این حال به‌جای استفاده از قدرت سخت علیه ایران، از نشستن روی میز مذاکره برای حل و فصل آینده صحبت می‌کرد. در مارس ۲۰۰۹، اوباما در یک پیام ویدئویی با مردم ایران ارتباط برقرار کرد و روابط جدیدی میان دو کشور را پیشنهاد کرد. او قویاً تأیید کرد که ایالات متحده می‌خواهد جمهوری اسلامی ایران جایگاه شایسته خود را در جامعه جهانی به دست آورد، جایی که دسترسی به آن نه از طریق ترور و اسلحه بلکه از طریق اقدامات مسالمت‌آمیز که عظمت واقعی مردم و تمدن ایران نشان خواهد داد اتفاق می‌افتد (Asgar, 2019:3). استفاده از هر دو ابزار زور و دیپلماسی دربرگیرنده آن است که بازیگران در عرصه بین‌المللی در عین آن که از گفت‌وگو و مصالحه حرف به میان می‌آوردند با این وجود ترس و واکنش و معمای امنیتی حاکم بر روابط آنان موجب می‌شود همواره با هر دو ابزار در برابر یکدیگر قرار بگیرند. در نتیجه دیپلماسی هویج و چماق اوباما نشان داد این کشور هم در پی منافع خود و هم سیاست عدم اعتماد و مراقب رقیب بودن را دنبال می‌کند. ایالات متحده به‌عنوان یک دولت در عرصه بین‌المللی که داعیه دار هژمون نیز است باید در پی اثبات این امر باشد تا قدرت خود را بیش از پیش نشان دهد. این نشان دادن قدرت گاهی در قالب دیپلماتیک خود را نشان می‌دهد. قدرتی که موجب می‌شد امریکا به‌عنوان یکی از قدرتهای بسیار بزرگ نقش بسزایی در فرایند مذاکرات در دوران اوباما داشته باشد.

دوره‌های مذاکرات میان مقامات دو کشور در دوران اوباما در هر دو دوره ریاست جمهوری ادامه داشت. مقامات ارشد آمریکایی و ایرانی در ژنو برای مذاکرات بر سر برنامه هسته‌ای ایران گفتگوهای دوجانبه‌ای داشتند که مهم‌ترین تماس دوجانبه بین دو کشور ایران و امریکا در ۳۰ سال گذشته بود. این مذاکرات منجر به توافق اولیه در مورد توافق موسوم به مبادله سوخت در ازای تامین سوخت برای راکتور تحقیقاتی تهران بود؛ در این توافق، ایران متعهد شد مقداری اورانیوم غنی شده تا ۴ درصد را از کشور خارج کند که مجموعاً حدود ۱۲۰۰ کیلوگرم است که تقریباً ۸۰ درصد اورانیوم با غنای پایین ایران (LEU) را تشکیل می‌داد به بازرسان تحویل بدهد. در داخل ایران به دلیل نبود یک اجماع ثابت و مشخص در باب مساله هسته‌ای نتوانستند یک نظر واحد را ارائه دهند در نتیجه مذاکرات شکست خورد و پیشنهاد مبادله انجام نشد. در نتیجه ایران در آلمانی قزاقستان با هیئت‌های

آمریکایی به ریاست وندی شرمین معاون وزیر امور خارجه در امور ایران دیدار کرد. اوپاما بر این عقیده بود که گفت و گو با ایران نباید صرفاً به توافق هسته‌ای محدود شود، بلکه باید در سایر موضوعات نگران کننده مانند نقش ایران در منطقه، حضور آن در سوریه، حمایت از حماس و حزب الله، مسئله پادشاهی عربستان سعودی و اسرائیل نیز گفت و گوهایی صورت گیرد (Berger, 2009). چنین چیزی مورد پسند دولت ایران قرار نگرفت اما با این وصف ایالات متحده باید برای نشان دادن قدرت خود در این موضوعات نیز بحث کرده و مساله حضور منطقه‌ای ایران را نیز حل می‌کرد. نکته‌ای که در دوران اوپاما برخلاف دوران بوش وجود داشت رعایت اصل چندجانبه‌گرایی و کاربست قدرت سخت و نرم در کنار یکدیگر بود. او با همکاری سایر دولت‌های متحد آمریکا تلاش کرد تا از قدرت منطقه‌ای ایران بکاهد. زیرا ایران دارای حوزه نفوذ منطقه‌ای همانند ایران هسته‌ای برای منافع آمریکا و هم پیمانانش خطرناک است.

روند میان دو طرف به گونه‌ای پیش رفته بود که باوجود آن که مساله هسته‌ای و شرایط تحریمی ایران نیاز به مذاکره داشت اما از اواسط سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، دولت اوپاما به دلیل انتخابات ریاست جمهوری و سایر رویدادهای مهم و تاریخی در جهان، همچون بهار عربی در خاورمیانه و مرگ بن لادن در پاکستان در سال ۲۰۱۱ هیچ سیاست اساسی برای رسیدگی به بحران ایران در پیش نگرفت. دو سال پس از روی کار آمدن اوپاما، محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی، زمان‌بندی نامناسب و برخی ضعف‌ها در استراتژی کلی، او را تبدیل به «عمل‌گرای مترقی، در صورت امکان مترقی، در صورت لزوم عمل‌گرا» نشان داد. با وجود چنین سیاستی اما در آوریل ۲۰۱۳، گروه ۵+۱ پس از دو سال از شکست پیشنهاد مبادله، بار دیگر گرد هم آمدند و موافقت کردند که روی روند گام به گام با اقدامات متقابل اعتمادسازی کار کنند. دور دوم ریاست جمهوری اوپاما همزمان با ریاست جمهوری حسن روحانی که یک فرد میانه‌رو و مدافع قوی تعامل بود شد. پیروزی او موجی را ایجاد کرد که اکنون می‌توان به مسیر دیپلماسی دوجانبه وارد شد. در دوران حسن روحانی بود که اوپاما یک تماس مستقیم تلفنی با ایران برقرار کرد عملی که از انقلاب ۱۹۷۹ تاکنون رخ نداده بود، روحانی در این تماس بر این که مسئله هسته‌ای گام به گام حل خواهد شد، تاکید کرد (The guardian, 2013). با روی کار آمدن روحانی، چیزی که نشان داده شد این مورد بود که گردش ریاست جمهوری در ایران و آمریکا در روند پرونده هسته‌ای بسیار نقش دارد. در دوره اول ریاست جمهوری اوپاما که همزمان با دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بود به دلیل عدم تمایل وی برای مذاکره مستقیم و اینکه داشتن انرژی هسته‌ای را قابل مذاکره نمی‌دانست شاهد بن بست سیاسی بوده‌ایم. تبیین کشورها از یکدیگر به سران حاکم بر آنان نیز بازمی‌گردد در نتیجه ذات تندرو یا میانه‌رو داشتن در سران آمریکا و ایران طی سالیان اخیر با یکدیگر تراز نبوده و همواره این تنش میان طرفین به دلیل دیدگاه‌های متناظر روسای جمهوری وجود داشته است. روی کار آمدن روحانی نیز به نوعی ترسیم کننده این تغییر بود. تغییری که سیکل موجود در روابط را به سمت مثبت‌تر سوق داد.

روحانی در حالی به این مذاکرات وارد شد که بیان داشت هیچ‌گونه محدودیتی ندارد: «دولت من با حمایت هر سه قوه و همچنین مردم ایران در این مذاکرات وارد شده و من از حمایت کامل برخوردارم». ظریف وزیر امور خارجه دولت روحانی با کاترین اشتون (نماینده عالی اتحادیه اروپا در سیاست خارجی و امنیتی مشترک) در ژنو دیدار کرد، جایی که هر دو طرف بر ادامه مذاکرات ۱+۵ توافق کردند امری که بعدها منجر به توافق مشترک برجام شد. در سال ۲۰۱۴، اوپاما با تمجید از روحانی و توافق موقت تاریخی که اخیراً مورد مذاکره قرار گرفته بود، اظهار داشت: «اگر ایران از این لحظه استفاده کند، نوروز امسال نه تنها آغاز یک سال جدید، بلکه فصل جدیدی در تاریخ از جمله رابطه بهتر با ایالات متحده و مردم آمریکا که ریشه در منافع متقابل و احترام متقابل دارد، ایجاد خواهد کرد. (The White House, 2014). در نهایت در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵، ایران و شش قدرتی که از سال ۲۰۰۶ با تهران درباره برنامه هسته‌ای این کشور مذاکره کرده بودند (ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه، چین و آلمان) که در مجموع به عنوان ۵+۱ شناخته می‌شوند توافق نهایی برجام را امضاء کردند این در حالی است که اوپاما می‌توانست لویج تحریم‌ها را وتو کند، که دائماً نیز تهدید به انجام آن می‌کرد اما چنین اقدامی نکرد. البته او نتوانست جلوی اقداماتی مانند نامه مارس ۲۰۱۵ توسط ۴۷ سناتور جمهوری خواه به «رهبران جمهوری اسلامی ایران» را بگیرد که هشدار می‌داد هرگونه توافقی که با اوپاما حاصل شود بیهوده خواهد بود، زیرا می‌توان آن را با «ضربه قلم» لغو کرد. تلاش‌های متقابل اوپاما و روحانی باعث شد که روابط به‌نوعی موفقیت‌آمیز باشد، زمانی که توافق رخ داد دولت‌های عربستان سعودی و اسرائیل از این حادثه خرسند نبودند. اسرائیل می‌خواست مذاکرات جهت مثبت نداشته باشد و عربستان سعودی نیز به طور انبوه دستگاه لابی خود را در

واشنگتن در طول دوره تعامل هسته‌ای افزایش داد. گزارش سال ۲۰۱۶ المانیتور فاش کرد که عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ بودجه سنگین لابی خود را تا حد زیادی برای جلوگیری از توافق هسته‌ای بیش از دو برابر افزایش داده بود (Baker, 2015). چنین عملکردی از سوی سران منطقه‌ای برخاسته از شرایط ترس هابزی حاکم بر منطقه و اینکه ایران می‌تواند دشمنی بالفعل برای آنان باشد برمی‌خاست. در نتیجه تلاش‌هایی بسیاری در دوران اوباما برای به بن بست رسیدن مذاکرات انجام شد تا خطر ایران دفع شود موضوعی که البته در دوران ترامپ توانستند آن را عملی سازند. بنابراین ترس از بقا و اینکه موجودیت کشورهای منطقه به خطر افتاده بود با نوع نگاه آمریکا در دوران اوباما که توانسته ایران را کنترل کند بسیار متفاوت بود و این امر موجب ناخرسندی متحدان منطقه‌ای آمریکا از این کشور شد.

بر این اساس در دوران اوباما با وجود کارشکنی‌هایی که در سطح منطقه در جریان تعامل هسته‌ای وجود داشت؛ اوباما نشان داد که آماده است شکل روابط آمریکا و ایران را تغییر دهد، لفاظی‌های دولت در طول مذاکرات سطحی از مشروعیت را به دولت ایران و نقش منطقه‌ای و بین‌المللی آن بخشید که از روسای جمهور قبلی آمریکا کمتر دیده شده بود. نگرش اوباما نسبت به ایران، مخالفت او با مواضع تندرو مخالفان جمهوری‌خواه در قبال تحریم‌های ایران، تلاش‌ها برای بردن ایران به میز مذاکره با توجه به نگرانی‌های متحدان ایالات متحده در مورد ایران هسته‌ای در نهایت روابط دوجانبه را به سمت مطلوبی پیش برد. اوباما و روحانی نقش بسیار مهمی در تغییر روایت از «شیطان بزرگ» و «محور شرارت» به سمت امضاکنندگان توافق مورد بحث ایفا کردند. با نگاهی به روابط دو کشور می‌توان دریافت که ایران و ایالات متحده بر سر مسائل مربوط به تروریسم، حقوق بشر، تسلیحات کشتار جمعی، درگیری اسرائیل و فلسطین و منطقه اختلافات جدی دارند. اما در عین حال، آن‌ها دارای منافع مشترک بسیاری مانند مبارزه با داعش، القاعده و سایر گروه‌های تروریستی هستند و حتی استراتژیست‌های برجسته آمریکایی مانند هنری کیسینجر این دو کشور را متحدان طبیعی توصیف کرده‌اند (NBC News, 2014). متحدان طبیعی که با وجود آنکه باورها و تلقی‌های متفاوتی از جهان دارند اما در کانون مرکزی بقا، امنیت، افزایش قدرت و به نمایش درآوردن آن دارای اشتراک هستند.

در باب مساله هسته‌ای اما بدین‌جا ختم نشد برنامه جامع اقدامات مشترک به‌طور گسترده مورد انتقاد قرار گرفت زیرا توافق ناقصی بود که در ژانویه ۲۰۱۶، همان سال مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری ایالات متحده به اجرا در آمد. با این حال، بسیاری از ناظران از پیمان ۲۰۱۵ به‌عنوان نمونه ستودنی دیپلماسی چندجانبه استقبال کرده‌اند که از یک رویارویی بالقوه فاجعه بار جدید در خاورمیانه جلوگیری کرد. اما همان‌طور که از رفتارهای واشنگتن پیدا بود این رویارویی ممکن بود مجدد میان طرفین بازگردد؛ که نمونه عینی این بازگشت در رفتارهای ترامپ آشکار شد. دونالد ترامپ، نامزد جمهوری‌خواه برجام را مورد انتقاد قرار داد. این امر موجب شد او در مورد تحریم‌ها تجدید نظر کند و بسیاری از تحریم‌های لغو شده را مجدد بازگرداند و از توافق برجام به صورت یکجانبه خارج شد. روی کار آمدن ترامپ در زمانی که روحانی دور دوم ریاست جمهوری خود را می‌گذراند مجدد نشان دهنده تراز نبودن دوران ریاست جمهوری در آمریکا و ایران بود. روی کار آمدن ترامپ از جناح جمهوری‌خواه متضاد با نگاه روحانی با نگرش اعتدال‌گرا در ایران بود امری که در مورد برجام خود را به صورت مشخص نشان داد.

۴- سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دوره دونالد ترامپ

اشخاص متفاوت و شاخص شرور بودن و میزان عقلانیت آنان در تصمیم‌گیری موجب می‌شود همواره به همین دلیل سایه ترس و جنگ وجود داشته باشد. رفتاری که در دنیای یک رئالیست حاکم است حاکی از یک شرایط ترس از دیگری و آسیبی است که ممکن است بر پیکره فرد دیگر وارد آید. براین اساس دونالد ترامپ برخاسته از حزب جمهوری‌خواه سیاست خود را مبتنی بر این امر گذاشت که حربه اوباما برای مهار ایران به‌عنوان یک قدرت چالش‌زا درست نبوده است. وی که شخصیتی اقتصادی و بازیگری جسور و دیوانه داشت نشان داد با ورود به کاخ سفید سبک و سیاق متفاوتی از اوباما را در پیش خواهد گرفت. در دوره او نباید همانند دوران اوباما با دشمنان برخورد شود و این تغییر روش در کاخ سفید به صورت عینی باید قابل لمس باشد. در نتیجه یکی از این مناطق و کشورهایی که باید در رابطه با آن تجدید نظر صورت گیرد خاورمیانه و ایران است.

دونالد ترامپ در حالی از بی‌اهمیتی غرب آسیا و کشورهایش در سیاست خارجی خود سخن به میان آورده است که دولت‌های سابق ایالت متحده در دکتورین سیاست خارجی خود جایگاه ویژه‌ای برای این منطقه و کشورهایش قائل بوده‌اند. واقعیت این است که منافع ملی، اهداف و استراتژی دراز مدت ایالات متحده در خاورمیانه، راهبردی است که همه دولت مردان ایالات متحده،

بالاخص از چند دوره گذشته همواره آن را دنبال کرده‌اند و عدم توجه به این منطقه حساس و بحران‌خیز، به ضرر منافع ایالات متحده و برخلاف امنیت ملی این کشور بود. به‌طور کلی ترامپ در خاورمیانه سیاست مشخصی را دنبال نمی‌کرد و در مورد جای جای این منطقه، سیاست‌های متضادی را ترتیب داد. هر اندازه در مورد یمن سیاست خصمانه و نظامی دولت گذشته را دنبال می‌کرد، در مورد نقض حقوق بشر در عربستان کاملاً بی‌تفاوت بود و از تحریم‌های ایران به بهانه حقوق بشر حمایت می‌کرد. دولت ترامپ در بحران‌هایی چون سوریه و عراق حاضر به ورود نظامی و آغاز یک جنگ تمام عیار نبود، اما با نقشی که روسیه در خاورمیانه در مبارزه با تروریسم بر عهده دارد، کاخ سفید خواهان ایفای نقش در مبارزه با تروریسم بود و قصد نداشت در حاشیه قرار گرفته و در نتیجه، دست بالای خود را در این منطقه از دست بدهد. نگاه اقتصادی دونالد ترامپ و بهره‌جویی از چالش‌ها و ستیز در مناطق مختلف بالاخص خاورمیانه منجر به شعله‌ور شدن هر چه بیشتر این درگیرها شد (جهانگیری و همکاران، ۱۳۹۸: ۸-۱۱).

در مورد ایران رویکرد اوباما دستیابی به توافقی با ایران در مورد مسائل هسته‌ای بود تا بتواند رفتار ایران در منطقه را مهار کند. همچنین این امید وجود داشت که این توافق میانه‌روها را قدرتمند کند و به تدریج ایران رویکرد خود را تغییر دهد. با این حال، ایران رفتار خود را تغییر نداد و این روایتی بود که ترامپ اذعان داشت. علی‌رغم تهدیدهای مکرر دونالد ترامپ مبنی بر هدف قرار دادن ایران به صورت نظامی، دولت او مانند پیشینیانش، به رویکرد ثابت خود برای مقابله با ایران ادامه داد. در واقع، چنین تهدیدهایی برای رژیم ایران می‌توانست منجر به یک جنگ منطقه‌ای شود که ممکن بود به سناریوی بدتری نسبت به حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ تبدیل شود. این اقدام ممکن بود فعالیت‌های هسته‌ای ایران را تسریع بخشد و خطر رویارویی و جنگ پرهزینه با ایران را افزایش دهد. در همین راستا، حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران با هشدار به دونالد ترامپ در خصوص اتخاذ سیاست‌های خصمانه علیه تهران، تصریح کرده بود: "آمریکا باید بداند که صلح با ایران مادر همه صلح‌ها و جنگ با ایران مادر همه جنگ‌ها است." (Reuters, 2018). با وجود چنین لفاظی‌هایی اما جنگ روانی و میدانی میان ایران و آمریکا با روی کار آمدن ترامپ میان ایران و آمریکا بسیار افزایش یافت. نگرش یکجانبه‌گرایی آمریکا و بازگشتن تا حدودی به دوران بوش نشان داد سیاست خارجی ترامپ همانند دوران اوباما متکی به سایرین نیست و در جهت تضعیف ایران گام‌های سختی را برخواهد داشت. جهت تحلیل رفتار ترامپ در قبال ایران داده‌های کمی و کیفی بسیاری نیاز است که همگی حکایت از تغییری بنیادین در جنبه‌های مختلفی از امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران دارد. در این خصوص موارد متعددی را نیز می‌توان مورد بررسی قرار داده و از حیث تجربی نیز آن‌ها را مورد تایید قرار داد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به جایگاه ویژه ایران در اسناد راهبرد ملی و دفاعی آمریکا و بررسی رفتار ترامپ در خصوص ایران بعد از خروج از برجام اشاره نمود.

۱-۴- جایگاه ویژه ایران در اسناد راهبرد ملی آمریکا

برجسته بودن نام ایران و ضرورت مقابله با قدرت و نفوذ این کشور در منطقه خاورمیانه، همواره در اسناد راهبردی دولت‌های مختلف ایالات متحده در دو دهه گذشته به چشم می‌خورد. اما آنچه که بسیار مهم است این است که ایران در اسناد راهبردی امنیتی، دفاعی و ملی آمریکا در دوران ترامپ جایگاه به مراتب پررنگ‌تری نسبت به گذشته دارد. در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷، راهبرد اصلی دولت ترامپ در خاورمیانه، برجسته‌سازی تهدید ایران است. ترامپ تلاش نموده است تهدید اسرائیل را کم‌رنگ و تهدید ایران را بر ساخته و سپس پررنگ کند. او فعالیت همه سازمان‌های تروریستی در خاورمیانه را مستقیم و غیرمستقیم به ایران نسبت می‌دهد. بر لزوم وحدت کشورهای عربی و اسرائیل، ضد تروریسم و حامی دولتی آن (که به تعبیر آن‌ها ایران است) تأکید می‌کند و حتی نهایی نشدن صلح اعراب و اسرائیل، طی چند دهه اخیر را ناشی از حمایت ایران از حماس و مانند آن معرفی می‌کند. به شکلی که هیچ مشکلی (البته با تعریفی که واشنگتن از مشکل دارد) در غرب آسیا نیست، به جز اینکه تضعیف ایران می‌تواند به رفع آن کمک کند. هدف از اصرار بر اینکه بارها در سند ۲۰۱۷ نام ایران در کنار کره شمالی بیاید، حفظ خطر موهوم بمب هسته‌ای ایران در افکار عمومی جهان است. در سندی دیگر که به‌عنوان استراتژی سال ۲۰۱۷ دونالد ترامپ، در تاریخ ۱۳ اکتبر منتشر گردید، آنچه که بیش از پیش و به شکلی خاص و ویژه برای نخستین بار بدان پرداخته شده است، راهبرد آمریکا در قبال ایران است. پیش از این، راهبردهای آمریکا درباره ایران، در خلال راهبردهای امنیت ملی، دفاع ملی یا مواضع و اظهارات مقام‌ها و مسئولان حکومتی آمریکا یافت می‌شد. نکته قابل توجه در این است که اسرائیل

نیز نقش پررنگی در تدوین این راهبرد بر علیه ایران داشته است. در این راهبرد آمده است: "حکومت ایران، یک سیاست ثابت را برای گسترش یک ایدئولوژی انقلابی، با هدف تضعیف نظام بین‌المللی و بسیاری از حکومت‌های دیگر، از طریق زور و خرابکاری دنبال کرده است. دشمن اصلی و مرکز اعتراضاتش همواره ایالات متحده آمریکا بوده که آن را "شیطان بزرگ" می‌خواند. رفتار غیرمسئولانه رژیم ایران و به ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یکی از خطرناکترین تهدیدها علیه منافع و ثبات منطقه است" (نیک‌منش، ۱۳۹۶: ۱۲۹). براساس سند ۲۰۱۷ بدین ترتیب دشمن پروری باید به گونه‌ای پیش رود که ایران در کانون آن قرار بگیرد و ایالات متحده و شخص ترامپ تلاش کنند تا این دشمن را تا لبه‌ی ضعف و نابودی بکشانند. بنابراین از دید ترامپ سیاست آرمان خواهانه او با ما که نمود عینی آن دیپلماسی بود باید در قبال ایران کنار گذاشته شود و از ابزار دیگر برای تسلط یافتن بر ایران استفاده شود.

در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۸ نیز هفده بار به کلمه ایران اشاره شده است، که آن را می‌توان ذیل پنج شاخص بی‌ثباتی، تهدید موشکی، برنامه هسته‌ای، تروریسم و حملات سایبری تقسیم کرد. در این سند نیز بیشترین توجه به نقش بی‌ثبات‌کنندگی ایران در منطقه بوده است. در سند استراتژی دفاع ملی آمریکا که در ۱۹ ژانویه ۲۰۱۸ نیز منتشر گردید، ۶ مرتبه از ایران به عنوان «رژیمی یاغی» در کنار کره شمالی یاد شده که حامی تروریسم است؛ مروج خشونت و مهم‌ترین چالش برای ثبات در خاورمیانه است؛ در صدد دستیابی به موقعیت هژمونی در منطقه است؛ و در پی تولید و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی است. در سومین سند استراتژی ملی مقابله با تروریسم آمریکا که در اکتبر سال ۲۰۱۸ نیز منتشر گردید و در حقیقت نقشه راه دولت آمریکا در مبارزه با تروریسم است، اتهاماتی را نیز متوجه ایران نموده و ادعا شده که ایران مهم‌ترین دولت حامی تروریسم است که تهدیدهای اساسی را متوجه آمریکا و سایر کشورهای جهان می‌نماید. در این سند نیز رئیس‌جمهور آمریکا از تهدید ایران به عنوان شبکه تروریستی جهانی یاد می‌کند و وعده داده است که با آن مقابله خواهد کرد. در این سند دولت ترامپ به تقسیم‌بندی تروریسم در سه بخش تروریسم افراطی اسلام‌گرا، تروریسم مورد حمایت ایران و دیگر اشکال تروریسم افراطی پرداخته است (خداوردی و چراتی، ۱۳۹۹: ۱۰-۱۱). از نکات مورد تمایز در این سند در مقایسه با اسناد پیشین، تأکید بسیار بر ایران است که تلاش می‌نماید ایران را بزرگترین دولت حامی تروریسم معرفی نماید. در این سند از ایران به عنوان بانک جهانی برای تروریسم بین‌المللی یاد شده است و در راستای تهدید انگاری ایران، اصلی‌ترین متحدان منطقه‌ای ایران را نیز تروریست قلمداد نموده و نفوذ این کشور در منطقه و کشورهای غرب آسیا را به منزله نفوذ تروریستی و خرابکارانه دانسته است. دیگر نکته مهم در این سند، معرفی نیروی قدس سپاه پاسداران، به عنوان بازوی منطقه‌ای ایران برای تداوم اقدامات تروریستی (به زعم آمریکا) است که آن را ابزار تأمین، تجهیز و آموزش نیروهای حزب‌الله و دیگر گروه‌های مورد حمایت ایران در بحرین، عراق، سوریه و یمن، معرفی نموده است.

۲-۴- خروج از توافق هسته‌ای (۸ می ۲۰۱۸)

دولت ترامپ نگرانی عمیقی در مورد برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) داشت مبنی بر اینکه این توافق منافع ایالات متحده را آن‌طور که ارائه می‌شود تأمین نمی‌کند و ایران به نوعی از این توافق سود بسیاری برده است. او اظهار داشت که این توافق به ایران منابع بیشتری برای انجام فعالیت‌هایش در سطح منطقه می‌دهد و توسعه موشک‌های بالستیک ایران را محدود نمی‌کند. قطعنامه ۲۲۳۱ که در ژوئیه ۲۰۱۵ به تصویب رسید، انتقال تسلیحات به ایران یا از ایران را ممنوع می‌کند، اما فقط برای پنج سال و شامل محدودیت داوطلبانه برای توسعه موشک‌های بالستیک با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای توسط ایران تنها تا هشت سال است. از این رو ترامپ در ۸ مه ۲۰۱۸ خروج ایالات متحده از برجام را اعلام کرد. ترامپ اعلام کرد که «توافق با ایران یا باید دوباره مذاکره شود یا فسخ شود». وی افزود: بنابراین امروز اعلام می‌کنم که آمریکا از توافق هسته‌ای ایران خارج می‌شود (The White House, 2018). ترامپ از این توافق انتقاد می‌کرد که چرا شامل برنامه موشکی بالستیک ایران یا حمایت تهران از گروه‌هایی مانند حزب الله لبنان و کمک آن به بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه نمی‌شود. به همین ترتیب، در ۲۱ می ۲۰۱۸، مایک پمپئو، وزیر امور خارجه، استراتژی ایالات متحده برای فشار بر ایران از طریق اعمال مجدد تحریم‌ها را اعلام کرد. او بیان کرد: "ما به همکاری با متحدان برای مقابله با فعالیت‌های ایران در منطقه، جلوگیری از تأمین مالی گروه‌های حامی ایران و رسیدگی به تکثیر موشک‌ها و دیگر سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفته توسط ایران که به زعم آنان صلح و ثبات را تهدید می‌کنند، ادامه خواهیم داد. ما همچنین تضمین خواهیم کرد که ایران هیچ راهی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای ندارد - نه

اکنون، نه هرگز. او می‌افزاید که این قرارداد دارای «نقص مهلک» است و به توسعه مستمر موشک‌های بالستیک و کروز ایران رسیدگی نمی‌کند." (Pompeo, 2018). همچنین پمپئو، از اقدام ترامپ دفاع کرد و تاکید کرد که کاهش تحریم‌های ایالات متحده تحت این توافق، ایران و به ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را پربارتر کرده و به آن‌ها این امکان را می‌دهد تا برنامه‌های خود را با شدت بیشتری در افغانستان، غزه، عراق، لبنان، سوریه، یمن و جاهای دیگر دنبال کنند. در مقابل، پمپئو مدعی است که سیاست «فشار حداکثری» ترامپ از جمله خروج آمریکا از توافق هسته‌ای در ماه مه ۲۰۱۸، اعمال مجدد تحریم‌های اقتصادی، تهدیدات نظامی معتبر و تلاش برای افشای فساد و نقض حقوق در ایران ۱- توافق هسته‌ای بهتری ایجاد می‌کند ۲- ایران را منزوی می‌کند و ۳- فعالیت‌های ایران در سراسر خاورمیانه را عقب می‌اندازد (Batmanghelid, 2018).

بدیهی است که دولت ترامپ سیاست خود بدلیل اینکه معتقد بود برجام دارای کاستی‌ها و ضعف‌هایی است، تغییر داد. تغییراتی که در نگرش واقع‌بینانه او نوعی نگه داشتن دشمن در فاصله‌ای بسیار دور است. او برای آنکه قدرت ایران را در سطح بسیاری تضعیف کند اعلام داشت که برجام فقط به مسائل هسته‌ای رسیدگی می‌کند و سایر موضوعات مورد مناقشه را نادیده می‌گیرد. همان‌طور که ترامپ می‌گوید: «توافق هیچ محدودیتی برای فعالیت‌های ایران، از جمله حمایت این کشور از گروه‌های حامی خود ندارد». بنابراین، دولت ترامپ از طریق تغییر رفتار، به دنبال سیاستی بود (۱) بر اقتصاد ایران فشار آورد (۲) تا آن را مجبور به مذاکره مجدد در مورد برجام کند و (۳) مانع از دریافت بودجه جدید ایران شود که برای تقویت قابلیت‌های نظامی خود در سطح منطقه استفاده کند. در منطقه این اقدامات را می‌توان در چارچوب تلاش‌های آمریکا برای مهار نفوذ ایران و تضعیف برنامه موشک‌های بالستیک آن تفسیر کرد و در سطح داخل کشور نیز به ایجاد مشکلات اقتصادی با هدف بسیج ناآرامی‌های داخلی برای تغییر رژیم در ایران در نظر گرفت. (Katzman, 2020: 23). به همین دلایل ترامپ توافق هسته‌ای ایران را محکوم کرد و اعلام کرد که این توافق یکی از «بدترین» توافقی‌ها در تاریخ آمریکا بوده و بسیار ضعیف مذاکره شده است. وی از متحدان اروپایی خواست تا با شرایط بهتری مذاکره کنند، زیرا ایران از دیدگاه او به توافق پایبند نیست. با این حال، ترامپ شروع به دنبال کردن یک کمپین چندجانبه فشار دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی بر تهران کرد. این نگرش توسط متحدان واشنگتن در خاورمیانه، اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس، اکثریت جمهوری خواه در کنگره، همراه با بسیاری از دموکرات‌ها مورد حمایت واقع شد. ترامپ متقاعد شده بود که ایالات متحده باید گام‌های بیشتری برای مهار هژمونی و نفوذ منطقه‌ای ایران بردارد. با این حال، برخی استدلال می‌کردند که خصومت و سوء ظن متقابل بین آمریکا و ایران باعث تشدید و اصطکاک بیشتر بین دو طرف می‌شود و بنابراین اجتناب از ایران یا حتی مهار آن دشوار می‌شود.

سیاست خصمانه ترامپ علیه ایران و رفتارها و تحریم‌هایی که اعمال کرده بود عمدتاً توسط جان بولتون و مایک پمپئو هدایت می‌شد که هر دو به‌عنوان تندروهای ضد ایران شناخته می‌شوند. همان‌طور که در گزارش سرویس تحقیقات کنگره اشاره شد، برجام تهدید بالقوه برنامه هسته‌ای ایران را کاهش داد، اما محدودیت‌های سخت‌گیرانه یا الزام‌آوری برای برنامه موشک‌های بالستیک ایران، نفوذ منطقه‌ای آن، برنامه‌های نظامی متعارف؛ یا نقض حقوق بشر در نگاه آنان نداشته است. مسلماً، دولت ترامپ متعهد است که هدف سنتی در سیاست ایالات متحده آمریکا، یعنی مهار قدرت ایران را کنار بگذارد و به هدف جامع‌تر بازگرداندن قدرت ایران به مرزهای سرزمینی خود روی آورد. به عبارت دیگر، ترامپ به دنبال کنترل و عقب‌نشینی نفوذ فزاینده منطقه‌ای ایران بود. به‌نوعی، با معکوس شدن سیاست اوپاما انتظار می‌رفت، توافق هسته‌ای توسط کنگره تصویب نشود و از این رو می‌توانست توسط رئیس‌جمهور بعدی لغو شود. علاوه بر این، مقامات سیاسی در دولت ترامپ به صراحت نگرانی خود را نسبت به سیاست منطقه‌ای ایران و افزایش نفوذ آن در منطقه به‌ویژه پس از لغو تحریم‌ها علیه ایران ابراز کردند که باعث افزایش دستاوردهای اقتصادی این کشور می‌شود که برای افزایش قدرت و تقویت اهرم‌های آن مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. همچنین معتقدند ایران همچنان دشمن واشنگتن است و علیه منافع آمریکا و متحدانش در منطقه عمل می‌کند. این را می‌توان در حضورهای نیابتی آن در یمن، عراق، سوریه و همچنین تهدیدهای مداوم علیه اسرائیل مشاهده کرد. از این رو نمی‌توان از طریق توافق هسته‌ای از چنین سیاست‌هایی جلوگیری کرد و به همین دلیل دولت ترامپ از توافق هسته‌ای خارج شد و تحریم‌ها را مجدداً اعمال کرد و سایر کشورها و شرکت‌ها را به رعایت این اقدامات علیه ایران هدایت کرد. قابل توجه است که برخی از مقامات سیاست آمریکا همانند رابرت گیتس، وزیر دفاع سابق آمریکا، مخالف خود را با استفاده از نیروی نظامی برای توقف برنامه هسته‌ای ایران تشریح کرد، زیرا مبارزان ایران تنها برای آن‌ها زمان می‌خرد و برنامه را عمیق‌تر و مخفی‌تر می‌کند. همزمان،

گیتس معتقد بود که توافق هسته‌ای تأثیر تعدیل‌کننده‌ای بر رفتار ایران نخواهد داشت. وی اظهار داشت: "انتظار اینکه حاکمیت ایران در نتیجه توافق هسته‌ای رفتار خود را در منطقه تعدیل کند، اشتباه است. او با صراحت گفت: فکر می‌کنم این اتفاق نخواهد افتاد" (Nuruzzaman, 2020: 12).

در باب مسئله هسته‌ای و حضور منطقه‌ای ایران بحث‌ها و مطالب متفاوتی در واشنگتن ارائه شده است که می‌توان آن را در گفتارهای افراد شاخص در امریکا و متفکران بزرگ عرصه روابط بین‌الملل مشاهده کرد. اینکه روش اواما برای مقابله با ایران و رو به رو شدن با مسئله آن کارساز است یا آنکه باید از روش ضربتی ترامپ بهره گرفت هنوز هم از مباحث دارای اهمیت در باب ایران است. یکی از افراد موجود در بدنه سیاسی امریکا رابرت گیتس است او تأکید داشت که ایالات متحده "چاره‌ای جز نشستن بر سر میز با ایرانی‌ها" برای گفتگو و مذاکره درباره توسعه برنامه هسته‌ای ندارد. در همین راستا، فرد دیگری به نام جیمز متیس، وزیر دفاع سابق امریکا نسبت به تشدید تنش نظامی امریکا در قبال ایران هشدار داد و در رابطه با افزایش تنش‌ها با ایران، دیپلماسی را بر زور ترجیح داد. اظهارات متیس در حالی مطرح شد که افرادی مانند جان بولتون به شدت برای رویارویی با رژیم تهران فشار آورده بودند. علاوه بر این، بن رودز که در دولت اواما به عنوان معاون مشاور امنیت ملی خدمت می‌کرد، ترامپ را به تشدید تنش‌ها با ایران متهم کرد. رودز، یکی از معماران اصلی توافق هسته‌ای اواما با ایران، گفت: «همه چیز بدتر شده است... ترامپ تهدید هسته‌ای و خطر جنگ را بدتر کرده است و این کاملاً قابل پیش‌بینی بود. اواما از توافق هسته‌ای بدین دلیل حمایت کرد که تحریم‌های امریکا را در ازای محدودیت‌هایی بر برنامه هسته‌ای ایران می‌داد» (Asghar, 2019: 9).

در عرصه روابط بین‌الملل نیز شاهد تحلیل‌ها و بحث‌هایی در رابطه با بحث ایران بوده‌ایم. برای نمونه محقق به نام متیو کرونیگ مقاله‌ای در فارن افرز نوشت و در آن خواستار اقدام علیه ایران شد. او از کسانی که در برابر جنگ می‌ایستند با این تصور که "درمان بدتر از بیماری است" انتقاد می‌کند. به گفته وی، مخالفان نمی‌توانند خطر واقعی را که ایران مجهز به سلاح هسته‌ای برای منافع امریکا در خاورمیانه ایجاد می‌کند، برآورد کنند. از این رو، وی معتقد است که یک حمله نظامی خوب برنامه‌ریزی شده علیه برنامه هسته‌ای ایران می‌تواند منطقه و جهان را از یک تهدید بسیار واقعی در امان نگه دارد. بنابراین، او تأکید می‌کند که خطرات هرگونه اقدام نظامی را می‌توان به حداقل رساند. (Albarasneh & Khatib, 2019: 14). در مقابل، والت استدلال متقابلی ارائه کرد که می‌گوید کرونیگ عواقب بی‌عملی را بیش از حد برآورد می‌کند و در صورت عدم انجام اقدام نظامی، تهدیدی رو به رشد در مسیر را به تصویر می‌کشد. در حالی که کرونیگ فرض می‌کند که ایران احتمالاً به زودی از آستانه عبور خواهد کرد، اما والت استدلال می‌کند که ایران برای دهه‌ها برنامه هسته‌ای داشته و هنوز سلاحی ندارد. علاوه بر این، برآوردهای اطلاعات ملی در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۱ به این نتیجه رسیدند که هیچ مدرک قطعی مبنی بر اینکه ایران به دنبال بمب واقعی است وجود ندارد (Walt, 2011). براین اساس در مورد مسئله ایران نقطه اشتراکی در باب اجرای سیاست‌های ایالات متحده میان سران دولت ترامپ و اواما وجود نداشت. هر یک ایران را قدرتی که باید مهار شوند در نظر گرفته بودند اما در اینکه از چه روشی باید استفاده کرد اتفاق نظر نداشتند. اواما و ترامپ هر یک با این باور که دنیای سیاست عرصه رقابت و کسب قدرت است و باید به گونه‌ای عمل کرد که مانع قدرت‌یابی دشمن شد به گزینش سیاسی دست زدند. بنابراین اختلاف نظر در میان سیاسیون امریکا و نظریه‌پردازان بین‌المللی برای نوع رفتار با ایران نشان می‌دهد که در اجرای سیاست در دوران ترامپ شاهد چرخشی اساسی به نسبت دوران اواما بوده‌ایم. اختلافی که موجب ایجاد تغییرات اساسی در بسیاری از مسائل شد.

نتیجه‌گیری

مبتهی بر داده‌های موجود در پژوهش، روابط متخاصم امریکا و ایران در مسیر درستی از همکاری قرار گرفته بود شاید در ایده‌آل‌ترین شرایط خود قرار نداشت اما باید بیان داریم که پیش از اواما حتی یک رهبر ایالات متحده پس از انقلاب ۱۹۷۹ سعی در برقراری روابط دوستانه با ایران نداشتند. البته چنین وضعیتی در ایران نیز برقرار بود و کسانی که داخل مخالف ارتباط با امریکا تا پیش از ریاست جمهوری روحانی بودند. در دوران اواما و روحانی فرصت طلایی برای هر دو کشور در مواجهه با رهبری میانه‌رو به وجود آمده بود تا آنان گامی رو به جلو داشته باشند. علی‌رغم این واقعیت که آن‌ها زمان زیادی را برای رسیدن به برجام صرف کرده بودند. توافق موجود در دولت ترامپ لغو شده و سپس تحریم‌های ایران برای مردم و دولت این کشور موجب مشکلاتی شد. ولی علی‌رغم اینکه ترامپ خروج خود را از برجام اعلام کرد، ایران اعلام کرد برجام باقی می‌ماند و این امر نشان دهنده تعهدات ایران به توافق بود. این موضوع نشان می‌دهد که ایالات متحده منبع قابل اعتمادی برای مذاکره نیست، زیرا

نمی‌تواند سخنان خود را حتی در توافق چندجانبه حفظ کند. رفتار عجیب ترامپ در قبال ایران علاوه بر شخصیت موجود در این فرد به این دلیل بود که مشاورهای که در اطراف او بودند بیشتر ضد ایران و آشکارا طرفدار اسرائیل بودند. دونالد ترامپ روابط خوبی با اسرائیل و دیگر متحدان اصلی ایالات متحده آمریکا مانند عربستان سعودی داشت در نتیجه در نحوه رفتار خود این موضوع را همیشه در نظر می‌گرفت. او این توافق را به دلیل اینکه به نفع ایران بود لغو کرد. در نتیجه نکته‌ای که وجود دارد این است که هرچند ایالات متحده از برجام خارج شده است اما باید این نکته را در نظر داشته باشد که این خلاء توسط کشورهای دیگر، به ویژه قدرت‌های در حال ظهور مانند چین پر خواهد شد و می‌توان حتی ادعا داشت که وضعیت جنگ سرد در آمریکا مجدد بروز خواهد کرد.

منابع

- اکبری، امیر و جلالی، رضا (۱۳۹۲)، تاریخ روابط خارجی ایران و ایالات متحده آمریکا، پژوهش نامه تاریخ، سال هشتم، شماره سی و یکم. تابستان.
- جعفری موحد، حسین (۱۳۹۴)، رابطه ایران با ایالات متحده آمریکا؛ امکان یا امتناع؟، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و نهم، شماره ۳، پاییز.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر روابط بین الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده، حسن سعید کلاهی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- جهانگیری، سعید و همکاران (۱۳۹۸)، بررسی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه (اهداف و منافع). فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی، شماره سی و هشتم، بهار.
- چیت‌سازان، محمدرضا و شفیعی، نوذر (۱۳۹۶)، چشم انداز روابط ایران و آمریکا تا سال ۲۰۲۰: سناریوهای ممکن، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ششم، شماره چهارم، زمستان.
- خداوردی، حسن و چراتی، علی اصغر (۱۳۹۹)، تجزیه و تحلیل رفتار ترامپ در قبال ایران از منظر تحلیل لایه‌ای علت. فصلنامه علمی مطالعات روابط بین الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز.
- طالبی‌پور، سعید و فلاح‌پیشه، حشمت‌اله (۱۳۹۵)، تخمین جایگاه ایران در سیاست خارجی آمریکا در ۲۰۲۵، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۷، زمستان.
- عالیشاهی، عبدالرضا و فروزان، یونس (۱۳۹۸)، ماهیت راهبرد تهاجم ترامپ در برابر ایران: ریشه‌ها و پیامدهای امنیتی و نظامی و نشریه علمی سیاست دفاعی، سال بیست و هفتم، شماره ۱۰۶، بهار.
- کریمی، امیر و موسوی، عبدالعظیم (۱۳۹۸)، مولفه‌ها و پیامدهای ژئوپلیتیکی سیاست خارجی ترامپ علیه ج.ا. ایران. فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پانزدهم، شماره سوم، پاییز.
- کیوان حسینی، اصغر و عظیم زاده، علی (۱۳۹۶)، *انرژی و تحول پذیری روابط روسیه و اتحادیه اروپا*، چاپ اول، تهران، انتشارات گیوا.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت های بزرگ*، ترجمه: غلامعلی چگنی زاده، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه های روابط بین الملل*، تهران، چاپ سوم، انتشارات سمت.
- مظاهری، محمدمهدی و ملایی، اعظم (۱۳۹۱)، اشغال عراق (۲۰۱۱-۲۰۰۳) از دیدگاه نظریه‌های روابط بین الملل خردگرایی واقع‌بینانه در برابر انسان‌گرایی فمینیستی، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان.
- نیک‌منش، رضا (۱۳۹۶)، تاثیر استراتژی جدید آمریکا بر موقعیت منطقه‌ای ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام. شماره ۷۱.

Antunes, Sandrine and Camisão, Isabel (۲۰۱۸), *Introducing Realism in International Relations Theory*, E-INTERNATIONAL RELATIONS Website, Bruxelles, Belgium, February ۲۷. pp. ۱- ۵. Available at: <https://www.e-ir.info/pdf/۷۲۸۶۰> and <https://www.e-ir.info/۲۰۱۸/۰۲/۲۷/introducing-realism-in-international-relations-theory/>. Accessed January ۱۴, ۲۰۲۱.

- Ayman Saleh Albarasneh & Dania Koleilat Khatib (۲۰۱۹), The US policy of containing Iran – from Obama to Trump ۲۰۰۹-۲۰۱۸, GLOBAL AFFAIRS <https://doi.org/10.1080/23340467.2019.1701901>.
- Baker, Peter (۲۰۱۵), G.O.P. Senators 'Letter to Iran about Nuclear Deal Angers White House, <https://www.nytimes.com/2015/03/10/world/asia/white-house-faults-gop-senators-letter-to-irans-leaders.html>.
- Batmanghelid, Esfandyar (۲۰۱۸), Tougher U.S. Sanctions Will Enrich Iran's Revolutionary Guards, <https://foreignpolicy.com/2018/10/04/irans-revolutionary-guard-corps-wont-suffer-from-stronger-u-s-sanctionstheyll-benefit-irgc-trump-sanctions/>.
- Borger, Julian (۲۰۰۹) Iran agrees to send uranium abroad after talk's breakthrough, <https://www.theguardian.com/world/2009/oct/01/iran-uranium-enrichment-plant-inspection>.
- Early, Bryan & Keith A. Preble (۲۰۲۰), Going Fishing versus Hunting Whales: Explaining Changes in How the US Enforces Economic Sanctions. SECURITY STUDIES <https://doi.org/10.1080/09637612.2020.1722800>.
- Farzanegan, Mohammad Reza and Sven Fischer (۲۰۲۱), Lifting of International Sanctions and the Shadow Economy in Iran—A View from Outer Space. Remote Sens. ۲۰۲۱, ۱۳, ۴۶۲۰. <https://doi.org/10.3390/rs13224620>.
- Francis J. Gavin (۲۰۱۸), Politics, Power, and U.S. Policy in Iran, ۱۹۵۰-۱۹۵۳, <https://sites.fas.harvard.edu/~hpcws/gavin.pdf>.
- Hadad, Sason (۲۰۱۹) Tomer Fadlon, The Second Round of Sanctions against Iran: The Impact on Iran and the Global Oil Market, <http://www.inss.org.il/publication/second-round-sanctions-iran-impact-iran-global-oil-market>.
- Kandil, Magda & Ida A. Mirzaie (۲۰۲۱), Macroeconomic policies and the Iranian economy in the era of sanctions. MIDDLE EAST DEVELOPMENT JOURNAL ۲۰۲۱, VOL. ۱۳, NO. ۱, ۷۸-۹۸ <https://doi.org/10.1080/17938120.2021.1898190>.
- Katzman, K. (۲۰۲۰). U.S.-Iran Conflict and Implications for U.S. Policy. Congressional Research Service, Updated May ۸, ۲۰۲۰, at: <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R450790.pdf>.
- Mariam Javed Asghar (۲۰۱۹), US Foreign Policy towards Iran under Obama and Trump Administration. IUB Journal of Social Sciences <https://journals.iub.edu.pk/index.php/jss> Vol. ۱, No. ۲, December.
- Miles, Simon (۲۰۱۸), What Would Reagan Do on Iran, <https://foreignpolicy.com/2018/10/30/what-wouldreagan-do-on-iran-victory-cold-war-gorbachev-soviet-union-iran-maximum-pressure>.
- NBC News (۲۰۱۴), Meet the Press Transcript - October ۱۲, ۲۰۱۴, <https://www.nbcnews.com/meet-the-press/meet-presstranscript-october-12-2014-n2241226>.
- Nuruzzaman, Mohammed (۲۰۲۰), President Trump's 'Maximum Pressure' Campaign and Iran's Endgame. Strategic Analysis, ۲۰۲۰ <https://doi.org/10.1080/09700161.2020.1841099>.
- Seymour, Hersh (۱۹۹۲), U.S. Secretly Gave Aid to Iraq Early in Its War against Iran, <https://www.nytimes.com/1992/01/26/world/us-secretly-gave-aid-to-iraq-early-in-its-war-against-iran.html>.
- Steeve, Inskeep (۲۰۱۵), Born in the USA: How America Created Iran's Nuclear Program, <https://www.npr.org/sections/parallels/2015/09/18/44067960/born-in-the-u-s-a-how-america-created-irans-nuclearprogram>.
- The White House (۲۰۱۴), Statement by President Obama on Nowruz, <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-pressoffice/2014/03/20/statement-president-obama-nowruz>.
- Waltz, K. (۲۰۱۲), "Why Iran Aould Get the Bomb: Nuclear Balancing Would Mean Stability", Foreign Affairs, ۹۱(۴), Available at: <http://www.foreignaffairs.com/articles/137731/kenneth-nwaltz/why-iran-should-get-the-bomb> (accessed ۹ September ۲۰۱۲).